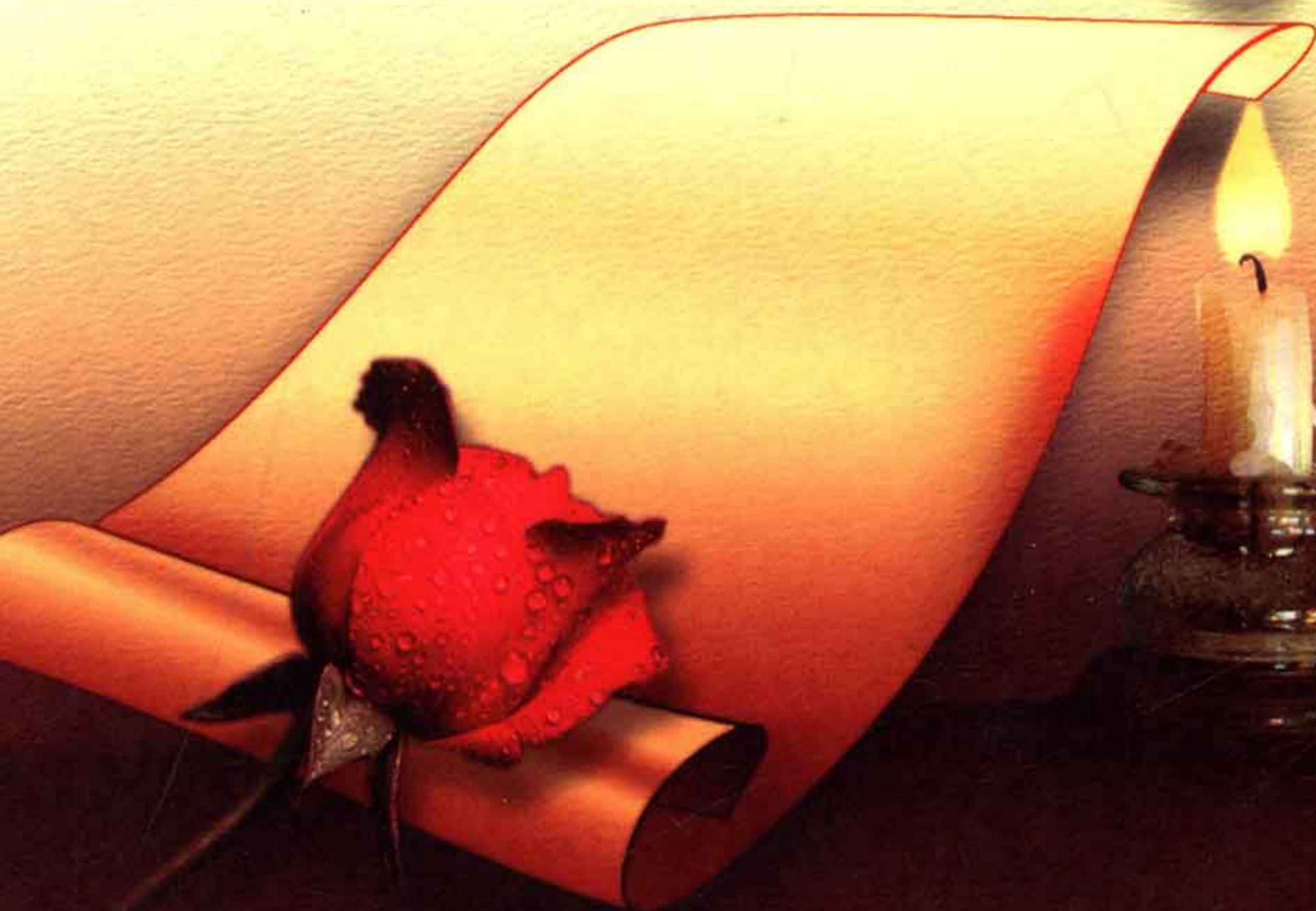


عریضہ نویسی



سید صادق سید نژاد



عریضہ نویسی


بہ اہل بیت
(علیہم السلام)

سیّد صادق سیّد نژاد



انتشارات بهار شمس جمران

عریضه نویسی به اهل بیت <small>علیهم السلام</small>	■ نام کتاب:
سید صادق سید نژاد	■ مؤلف:
انتشارات مسجد مقدس جمران	■ ناشر:
واحد تحقیقات مسجد مقدس جمران	■ تصحیح و ویرایش:
پائیز ۷۹	■ تاریخ نشر:
اول	■ نوبت چاپ:
نگین	■ چاپ:
۱۰۰۰۰ جلد	■ تیراژ:
۱ - ۵۶ - ۶۷۰۵ - ۹۶۴	■ شابک:
۴۰۰ تومان	■ قیمت:

■ مرکز پخش: انتشارات مسجد مقدس جمران
فروشگاه بزرگ کتاب واقع در صحن مسجد مقدس جمران
۰۲۵۲۳۲۵ - ۳۳۴۰ 

فهرست

۷ مقدمه
۱۵ عریضه نویسی چیست؟
۱۷ توجیه عقلی و ادله نقلی عریضه نویسی
۲۹ دستور نوشتن عریضه
۲۹ عریضه امام صادق <small>علیه السلام</small>
۳۱ عریضه به امام زمان <small>علیه السلام</small>
۳۷ رنسانس؛ و احکام و آداب دینی
۳۷ سلب آسایش و امنیت
۳۸ دین ستیزی
۳۹ پیدایش ابزارهای غفلت و سرگرمی جدید
۴۲ حکایات عریضه نویسی
۴۲ حکایت میرزا محمد حسین نائینی
۴۶ حکایت سید محمد جبل عاملی
۴۹ دو حکایت از آیه الله سید کاظم قزوینی
۵۰ حکایت اول
۵۲ حکایت دوم
۵۵ حکایت وزام بن ابی فراس
۵۷ حکایت ابراهیم شیرازی

۵۸	حکایت آیه الله العظمی گلپایگانی <small>رحمته</small>
۶۰	حکایت شیخ صدوق <small>رحمته</small>
۶۴	حکایت ابوالعباس کشمردی
۶۹	حکایت ابو عثمان سعید بن بندقی
۷۳	چند حکایت از آیه الله صافی گلپایگانی
۷۸	سؤالات و شبهات عریضه نویسی
۷۹	شرایط نویسنده عریضه
۷۹	توبه از گناهان
۸۰	عدم ترک عمل
۸۰	هماهنگی خواسته با دل انسان
۸۱	اطمینان به قبولی درخواست
۸۲	شرایط حاجت مورد نظر
۱۰۳	اشعار و دلنوشته‌های جوانان
۱۰۵	نامه‌ای به «موعود»
۱۰۷	درد دل با محبوب
۱۱۰	جمعه حضور
۱۱۲	انتظار خورشید
۱۱۴	سخنی با معشوق آسمانی
۱۱۶	ظهور خورشید هدایت
۱۱۹	مهر فروزنده
۱۲۰	ای پر از شادی
۱۲۱	موعود دلها
۱۲۴	منابع و مأخذ



«یا ابا صالح المهدی ادرکننا»

از جمله اموری که همواره دست آوردهای فکری و اعتقادی و حتی تاریخی و ادبی ملل را تهدید می نماید مسأله رسوخ تدریجی خرافات و پیرایه های موهوم و پندارهای غلطی است که دانسته یا ندانسته توسط دوستان ناآگاه و یا دشمنان آگاه در طول زمان به این حقایق افزوده می شود، و در نتیجه به تدریج ماهیت اصلی این امور در زیر غبار خرافات و پندارهای باطل نهان، و یا به تعبیر صحیح تر گم می شود، و به موازات مشکل شدن امکان دست یابی به آن حقایق، نه تنها افراد جامعه از نتایج سازنده آنها محروم می گردند بلکه اغلب مردم بواسطه عدم برخورداری از توان تشخیص حق از باطل و سره از ناسره در دام اوهام و پندارهای نادرست گرفتار شده و هر روز بیش از پیش از مسیر صحیح رشد و تکامل مادی و معنوی فاصله می گیرند.

اگر چه همه نوع خرافات و پیرایه های زائد، ضررهایی در پی دارند، و جلو هر گونه پیشرفت و بویژه رشد اندیشه را می گیرند ولی هیچ یک از آنها به اندازه خرافات و تحریفاتی که در احکام دینی و

اصول اعتقادی رخ می دهند، خطرناک تر نیستند؛ چرا که این بخش از خرافات، در راه رسیدن به سعادت واقعی و کمال حقیقی انسان - که هدف اصلی بعثت انبیاء و رسالت نهایی ادیان الهی است - ایجاد مانع می نمایند.

از بررسی و مطالعه روند تاریخ ادیان، این نکته به خوبی روشن می گردد که در آغاز، تعالیم اصلی ادیان الهی - بواسطه عصمتی که همه پیامبران از آن برخوردار بوده اند - از هرگونه پندارهای موهوم و عقاید خرافی مصون و برکنار بوده است. به علاوه حتی بیشترین وقت و سرمایه و امکانات انبیاء الهی صرف مبارزه با اندیشه های خرافی و اوهام غلطی شده است که در طول تاریخ در میان مردم جوامع مختلف، رواج داشته است و دست و پای فهم و اندیشه آنها را بسته، و امکان هرگونه پیشرفت و ترقی را از آنان سلب کرده بود. به عنوان مثال اگر سرگذشت حضرت ابراهیم علیه السلام را از این جهت مورد مطالعه قرار دهیم، روشن خواهد شد که آن حضرت با تحمل چه زحمات و محرومیت های سختی توانست مردم را از اسارت پرستش چوب و سنگ و ستاره و ماه و خورشید و ... نجات داده و راه درست اندیشیدن و نیل به حقایق برین را به آنها نشان دهد.

با توجه به چنان خود گذشتگی ها و تحمل مشقات پیامبران است که دانشمندان منصفی نظیر «پاسکال» در تبیین علل رشد علوم و صنایع، به حق عامل اصلی این پیشرفت ها را تعالیم انبیاء الهی معرفی می نمایند؛ چرا که آنها از طریق باز کردن غل و زنجیرهای جهل و

نادانی از دست و پای بشر و نشان دادن راه درست اندیشی زمینه را برای تکامل حتی علوم تجربی هموار ساختند. وی در این باره می‌گوید:

اگر انبیاء نبودند نه دل کوهی شکافته شده و نه تونلی برای حرکت قطاری ساخته می‌شد، زیرا در نتیجه کوشش و مجاهدت پیامبران علیهم‌السلام بود که مغزهای مرده بت پرستان حیات دوباره پیدا کردند و به جای گرنش در مقابل کوه و ماه و خورشید، به تأمل و تفکر در اسرار وجودی آنها پرداختند، و پس از کشف منافع بی شمار این پدیده‌های ارزشمند طبیعت، از آنها در راستای اصلاح وضع زندگی خود بهره‌مند شدند، همواره سخن انبیاء این بود که: ای مردم! بروید تمام دنیا را سیر کنید و در اسرار آن بیندیشید، تا از آنها آگاه شوید و از منافع و آثارشان بهره‌مند گردید. ^{۱۸}

به دنبال چنین رهنمودهایی بود که در عرصه علوم و صنایع، تحولات بسیار بزرگی که امروزه شاهد آن هستیم پدید آمد. با این همه پس از دوران حیات پیامبران علیهم‌السلام و جانشینانشان کم‌کم در بخش‌هایی از تعالیم آنها با این‌که اساس تعلیماتشان ماهیت ضد خرافی داشت، در نتیجه عملکردهای غلط عده‌ای افراد ساده لوح و ناآگاه و یا مغرض و زیرک، تحریف و التقاط واقع شده و امور خرافی و

پیرایه‌های ناشایست زیادی در آنها راه پیدا کرد. بدیهی است وقتی که در اصول و فروع و یا حتی در جزئی‌ترین احکام فرعی یک دین، مطالب موهوم و خالی از حقیقت راه یافت، به تدریج این امور رنگ مذهبی به خود گرفته و در نهایت قیافه واقعی دین را تغییر می‌دهد و از این رهگذر حداقل سه نوع ضرر اساسی به بنیان و ریشه دین متوجه می‌گردد:

الف: پیروان آن دین به گمان تبعیت از قوانین و مقررات مذهبی، پای‌بند یک سلسله اوهام و پندارهای باطلی می‌شوند که نه تنها آنان را از رسیدن به سعادت واقعی باز می‌دارد، بلکه به مرور زمان وقتی ماهیت خرافی این گونه از پندارها آشکار شد افراد ناآگاه که قوه تمیز حق و باطل را ندارند به غلط دچار این پندار می‌شوند که سایر احکام و مقررات اعتقادی نیز همانند این امور التقاطی عاری از حقیقت‌اند به این ترتیب رسوخ این امور خرافی و بی اساس اعتقاد آنها را نسبت به حقیقت ادیان از بین می‌برد.

ب: چه بسیارند محققان و پژوهش‌گران آزاد اندیشی که تلاش می‌نمایند که کامل‌ترین آئین الهی را بشناسند تا از طریق پیروی از رهنمودهای آن به کمال واقعی انسانی دست یابند، اما به خاطر آمیخته شدن مجموعه احکام دینی با امور موهوم و افکار باطل، نمی‌توانند به اصول و مبانی اصلی آن دین دسترسی پیدا کنند یعنی در همان گام‌های اول تحقیق به محض مواجه شدن با یک سلسله امور بی اساس خرافی ادامه کار را غیر مفید تشخیص می‌دهند. و در نتیجه

از نیل به سعادت واقعی محروم می‌گردند.

چ: مخالفان و دشمنان ادیان باشگردهای خاص تبلیغاتی که دارند از طریق تمسک به این‌گونه رسوبات خرافی و پندارهای بی‌اساس، اصل دین را منشأ و یا حتی مظهر اوهام و مطالب خرافی معرفی می‌کنند، تا از طریق سلب اعتماد عمومی نسبت به ارزشها واحکام دینی، زمینه را برای اجرای نقشه‌های شوم استعماری که در نظر دارند فراهم سازند.

بر این اساس ضرورت دارد که همه مسلمانان به ویژه علمای اسلام - که مرزبانان عقاید دینی در جوامع اسلامی محسوب می‌شوند - همیشه با کمال هوشیاری، تمام جریانات فکری و فرهنگی را زیر نظر داشته باشند و از رسوخ افکار انحرافی و پیرایه‌های غلط در اصول و فروع اسلامی جلوگیری به عمل آورند. حقیقت آن است که این وظیفه خطیر را علمای متعهد در طول تاریخ، با توجه به توان و قدرتی که داشته‌اند همواره به انجام رسانده‌اند، و در این راه از هیچ‌گونه فداکاری و از خودگذشتگی دریغ نورزیده‌اند، و تا پای جان به دفاع از ارزش‌های اسلامی پرداخته‌اند. اما از آنجا که در شرایط کنونی به واسطه تشکیل حکومت اسلامی در ایران، و به دنبال آن بیداری ملل مستضعف جهان، بسیاری از منافع جهان‌خواران غارت‌گر به خطر افتاده است؛ سردمداران استکبار جهانی و مزدوران‌شان بیش از پیش از طریق بسیج تمام امکانات اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و... خود، برآن شده‌اند تا با سرچشمه و منشأ

اصلی این حرکت‌ها که همانا اصول و ارزش‌های اسلامی است باشدت بیشتر برخوردار نمایند و از هر راه ممکن، آن را به شکست بکشانند یا حداقل از روند رو به رشد آن جلوگیری بعمل آورند.

لذا در چنین شرایطی ضرورت دارد که این بار هم چون گذشته، سنگربانان اصول و احکام اعتقادی، با توجه به نوع عملکردهای خصمانه دشمنان، از طریق بکارگیری بهترین ابزارها و مناسب‌ترین روش‌ها به مقابله با دسیسه‌های آنها قیام کنند و تمام نقشه‌های آنان را نقش بر آب ساخته و زمینه را برای تشکیل حکومت جهانی منجی عالم بشریت هر چه بهتر و بیشتر آماده کنند.

البته توجه به این نکته نیز ضروری است که نباید مبارزه با دشمن بیگانه، سبب غفلت از عملکرد آن دسته از عوامل داخلی گردد که دانسته یا ندانسته از روی جهل و یا غفلت موجب رشد افکار نادرست و پیدایش پیرایه‌های غلط در احکام دینی و اصول اعتقادی می‌شوند؛ چون همان‌گونه که قبلاً اشاره شد اغلب در ایجاد تحریف و پیدایش و گسترش افکار باطل و خرافی، بطور کلی دو دسته بیش از دیگران نقش اساسی دارند:

۱- دشمنان آگاه

۲- دوستان ناآگاه

گرچه کار هر دو دسته علیرغم تفاوتی که در ظاهر با هم دارند نتیجه واحدی در پی دارد، یعنی مجموعه آن عملکردها موجب تغییر حقیقت دین و تبدیل ماهیت سازنده و حیات‌بخش آن به یک امر

تخدیری و ضد رشد می شود؛ در عین حال نوع برخورد با هریک از این دو دسته شیوه خاصی را اقتضا می نماید. یعنی با همان روشی که با دشمنان مغرض آگاه برخورد می گردد، نباید با دوستان ناآگاه و غافل برخورد شود؛ چون انگیزه و علت عملکرد این دو طایفه باهم بسیار متفاوت است بنابراین ضرورت دارد که در برخورد با دسته دوم نخست باید به گونه ای عمل شود که زمینه رشد معلومات، تعمیق اطلاعات عقیدتی، و ارتقای سطح فکری آنها فراهم گردد تا بینش و بصیرت آنها نسبت به احکام و ارزش های اسلامی بیشتر شود و در نتیجه خود قادر به تشخیص حق از باطل باشند.

سپس اگر دست از اعمال ناشایست و مضر به اصول و مبانی اعتقادی برنداشتنند، آنگاه با در نظر داشتن تمام شرایط موعظه احسن و رعایت مراتب و مراحل مختلف اصل امر به معروف و نهی از منکر و رأفت اسلامی نسبت به بازداري عملی آنها اقدام شود.

نویسنده بر این اعتقاد است، که اگر در زمینه رشد نیروی تفکر و قدرت تحلیل و ارتقاء سطح معرفت دینی عامه مردم جامعه، برنامه ریزی صحیحی به اجرا در آید؛ نه تنها هیچ عقیده خرافی و اندیشه باطلی امکان ظهور و رشد پیدا نمی کند، بلکه زمینه و بستر موفقیت تمام توطئه های دین ستیزانه دشمنان هم از بین خواهد رفت. باتوجه به چنین ضرورتی است که در رساله حاضر تلاش شده است تا یکی از موضوعات مطرح در فرهنگ اسلامی که با عنوان - عریضه نویسی - شناخته می شود مورد بازبینی مجدد قرارگیرد و

ابعاد مختلف آن روشن گردد، تا مشخص شود که اصلاً عریضه نویسی چیست؟ و آیا این کار توجیه منطقی و معقول و قابل قبولی دارد یا نه؟ و در صورت مثبت بودن پاسخ، آیا دلیل نقلی و روایی خاصی هم آن را تأیید می‌کند یا نه؟ و اصولاً چه شیوه‌ای از عریضه‌نویسی با کدام انگیزه و چه شرایطی، مورد سفارش اولیاء الهی است؟ و ...

در پایان هم نمونه‌هایی از عریضه‌های مختلفی را، که در طول تاریخ توسط افرادی از اقشار گوناگون جامعه خطاب به بعضی از ائمه اطهار علیهم‌السلام به نگارش درآمده است و نتایجی نیز بر آنها مترتب شده است ارائه می‌گردد، تا علاقمندان با کمّ و کیف این موضوع بهتر و بیشتر آشنا شوند.

عریضه نویسی چیست؟

اغلب لغت شناسان عریضه را به عرض حال و درخواست نامه معنی می‌کنند^(۱) و برای «عرض» معانی مختلفی بیان می‌کنند که یکی از آنها، بیان مطلبی از طرف فرد کوچکتر به بزرگتر است؛ بر این اساس معنی به عرض رساندن عبارت از گفتن و بیان کردن مطلبی از طرف کوچکتر به بزرگتر است.^(۲)

در اصطلاح، عریضه نویسی یکی از شیوه‌های خاصّ توسل است که در طول تاریخ، در فرهنگ اسلامی همواره مورد توجه بوده است. توضیح آن‌که گاهی افراد جامعه با یک سلسله نیاز و گرفتاری‌ها مواجه می‌شوند که برحسب ظاهر امکان برطرف نمودن آنها از طریق اسباب عادی میسر نیست، یا حد اقل بسیار مشکل است؛ در چنین مواردی به جای نا امید شدن و زانوی غم در بغل گرفتن، از ناحیه پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام توصیه شده است که از اموری نظیر

۱ - الرائد، ج ۲، ص ۱۱۸۳.

۲ - فرهنگ معین، ج ۲، ص ۲۲۸۸.

دعا و توسل که در جای خود اثبات شده است - که هر یک از آنها اگر مؤثرتر از اسباب و علل عادی نباشند کمتر از آنها نیستند - کمک گرفته شود. آن‌گاه برای خود توسل، شیوه‌های مختلفی بیان شده است که از جمله آنها نوشتن عریضه است.

عریضه گاهی خطاب به خداوند تبارک و تعالی نوشته می‌شود و در آن فرد نیازمند ضمن اشاره به مشکل و حاجت مورد نظر خود به مقام و منزلت یکی از معصومین علیهم‌السلام یا همه آنها در پیشگاه خداوند متوسل می‌شود؛ و یا این‌که عریضه مستقیماً به معصوم علیه‌السلام نوشته می‌شود تا او بواسطه قرب و ارج و منزلتی که در نزد خداوند متعال از او برآورده شدن یا برطرف گشتن آن حاجت و مشکل را درخواست نماید؛ و یا این‌که خود معصوم علیه‌السلام بواسطه ولایت و قدرتی که از ناحیه پروردگار عالم به او اعطا شده است، به اذن خداوند مهربان این نیاز و گرفتاری را برطرف سازد.

بدیهی است که هیچ‌یک از این امور با قیودی که به آنها ذکر شد به اموری نظیر شرک و بت پرستی و... منتهی نمی‌شوند.

توجیه عقلی و ادله نقلی عریضه نویسی

از بررسی مجموعه آیات و روایاتی که در صدد تبیین منزلت و کمالات وجودی اهل بیت علیهم السلام هستند، چنین معلوم می شود که ائمه اطهار علیهم السلام علاوه بر ولایت تشریحی یعنی حق تبیین و تشریح احکام و آیات الهی و رهبری سیاسی و دینی و اجتماعی جامعه، که اصطلاحاً به آن امامت گفته می شود؛ از منزلت والای ولایت تکوینی نیز برخوردارند. این بُعد از کمال که گاهی از آن تعبیر به «ولایت تصرّف» و «ولایت معنوی» می شود، نوعی از اقتدار و تسلط فوق العاده در امور نظام هستی است که با توجه به دارا بودن مراتب بالای کمالات معنوی و قرب به حضرت حق با عنایات مخصوص خداوند متعال معجزات و کرامات منقول از آن ذوات مقدسه، ناشی از این بُعد ولایتی آنهاست.

توضیح آنکه برطبق جهان بینی اسلامی، انسان از چنان استعدادی برخوردار است که از طریق انجام عبادات و ترک گناهان می تواند به مرتبه ای از کمال برسد که تمام اعضاء و جوارح بدن او الهی بشود. یعنی به جایی می رسد که چشم او جز حق را نمی بیند و

گوش او به غیر از حق را نمی شناسد، و پای او جز در راه حق قدم بر نمی دارد و دست او جز در مسیر حق کاری انجام نمی دهد.

و در یک کلام در تمام رفتارها و عملکردها جز به کار حق خود را مشغول نمی سازد. یعنی به تمام معنی خلیفه الله می شود. تصورات و تصرفاتش همه رحمانی می گردد. از این مرتبه از کمال در حدیث قدسی مشهور که امام صادق علیه السلام آن را از وجود مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کنند، با این تعبیر یاد شده است:

قال الله عزوجل: ﴿ما تقرب إليّ عبدٌ بشيءٍ أحبُّ إليّ ممّا افترضتُ عليه وإنه يتقرب إليّ بالنافلة حتى أحبه فإذا أحببته كنتُ سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ولسانه الذي ينطق به ويده الذي يبطش بها. إن دعاني أجبتة، وإن سألتني أعطيتة﴾. (۱)

«خداوند عزوجل می فرماید: هیچ بنده ای با هیچ وسیله ای به من نزدیک نشده است که از فرائض نزد من محبوب تر باشد. همانا بنده به وسیله نوافل و مستحبات - که من آنها را واجب نکرده ام ولی او تنها به خاطر محبوبیت آنها در نزد من، به انجام شان می پردازد - به من نزدیک می شود تا به جایی که محبوب من می گردد، همین که محبوب من گشت، من گوش او می شوم که با آن می شنود، و چشم او

می شوم که با آن می بیند، و زبان او می شوم که با آن سخن می گوید، و دست او می شوم که با آن حمله می کند. در این حال اگر مرا بخواند دعایش را اجابت می کنم، و اگر از من چیزی درخواست کند آن را به او می دهم».

وقتی که انسان های معمولی از چنین قابلیتی برخوردارند، به طریق اولی ائمه اطهار علیهم السلام به جهت کمالاتی که دارند می توانند از منزلتی برخوردار شوند که بتوانند در شئون مختلف عالم تکوین تصرفاتی داشته باشند.

در اشاره به برخورداری اهل بیت علیهم السلام به سطح بالایی از این گونه ولایت است که در زیارت جامعه وارد شده است:

«بکم فتح الله وبکم یختم وبکم یمسک السماء أن تقع علی الأرض وبکم ینزل الغیث»

«پروردگار عالم به برکت وجود شماست که خلق را آغاز می کند و آن را به پایان می رساند، و آسمان را از فرو افتادن بر زمین باز می دارد، و باران را فرو می فرستد».

به عبارت دیگر خداوند همه چیز را به وسیله شما که واسطه های فیض او هستید ایجاد و اداره می نماید. و همچنین در دعای عدیله در تشریح و تبیین قسمتی از برکات وجود مبارک حضرت امام زمان علیه السلام آمده است:

«ثم الحجّة الخلف القائم المنتظر المهدي المرجى الذي بقاءه بقیت الدنيا وبیمنه رُزق الوری وبوجوده ثبتت الأرض

والسمااء».

«سپس - بعد از امام عسکری علیه السلام - حجّت بعدی، قائم منتظر مهدی علیه السلام است که وی آن مایه امید است که به برکت بقاء وجود مبارک او، دنیا باقی و برقرار، و مخلوقات عالم از روزی برخوردارند. همینطور در سایه وجود اوست که نظم و انسجام زمین و آسمان پا حفظ می شود».

با در نظر گرفتن مطالب گذشته و تأمل در مضمون آیاتی همانند:

۱ - ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ (۱)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوا پیشه کنید و وسیله ای برای تقرب به خداوند انتخاب کنید».

۲ - ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ

وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾ (۲)

«اگر آنها هنگامی که به خود ستم کردند - گناه مرتکب شدند - و به سراغ تو آمده، و از خداوند طلب عفو و بخشش می کردند، و تو نیز برای آنها طلب عفو می نمودی، خداوند را توبه پذیر و رحیم می یافتند».

۳ - ﴿قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ قَالَ سَوْفَ

اسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ (۳)

۱ - سورة مائده، آیه ۳۵.

۲ - سورة نساء، آیه ۶۴.

۳ - سورة يوسف، آیه ۹۷ و ۹۸.

«برادران یوسف گفتند: ای پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم! یعقوب در پاسخ آنها فرمود: به زودی برای شما از خداوند طلب آمرزش خواهم کرد، همانا او آمرزنده و مهربان است.»

و همچنین از دقت در مدلول و مضمون روایاتی نظیر:

۱ - روایت ابوالوفای شیرازی که بر طبق آن رسول اکرم ﷺ

فرمودند:

«چون درمانده و گرفتار شدی پس به حجت استغاثه کن که او تو را درمی یابد، و حجت برای کسی که از او استغاثه کند پناه و فریاد رس است.» (۱)

۲ - مرد نابینایی تقاضای دعا از پیامبر ﷺ برای شفای بیماری اش

کرد، پیغمبر ﷺ به او دستور دادند که چنین دعا کند:

«اللهم إني أسئلك وأتوجه إليك بنبيك محمد نبي الرحمة، يا محمد إني توجّهت بك إلى ربّي في حاجتي لتقضي لي اللهم شفّعه فيّ» (۲)

«خداوندا! من از تو به خاطر پیامبرت که پیامبر رحمت است تقاضا می کنم و به تو روی می آورم. ای محمد! به وسیله تو به سوی پروردگارم برای انجام حاجتم توجه پیدا

۱ - نجم الثاقب، ص ۷۸۷.

۲ - وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۱۳۷۲.

می‌کنم، ای خدای من! او را شفیع من قرار بده».

۳ - آنگاه که مادر گرامی حضرت علی علیه السلام رخت از جهان بریست، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به او چنین دعا فرمود:

«اغفر لأمی فاطمة بنت أسد و وسع علیها مدخلها بحق نبیک
والأنبیاء الذین من قبلی» (۱)

«خداوندا! مادرم فاطمه دختر اسد را بیامرزد، و قبر را برای او
وسیع گردان؛ بحق پیغمبرت و پیغمبرانی که قبل از من
بوده‌اند».

۴ - از امام رضا علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمودند:

هر گاه سختی و گرفتاری به شما روی آورد به وسیله ما از
خدای عزوجل کمک بخواهید و این است معنی کلام
خداوند متعال در قرآن کریم: «و لله الاسماء الحسنى فادعوه
بها» (۲)

و دعاهای زیادی در توسل به خدای متعال بوسیله امامان علیهم السلام در
متون روایی وارد شده است از جمله در زمینه توسل به امام زمان علیه السلام
چنین آمده است:

اللهم انی اسألك بحق ولیک و حجتک صاحب الزمان إلا اغتنی
به جمیع اموری و کفیتنی به موتة کل مؤذ و طاغ و باغ و اغتنی

۱ - جامع کبیر طبرانی.

۲ - بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۲۲، ح ۱۷.

به فقد بلغ محمودی و کفیتنی کل عددٍ و همّ و غم و دین و وُلدی
و جمیع اهلی و اخوانی و من یعنی امرّه و خاصّتی آمین یا ربّ
العالمین. (۱)

بار خدایا من از تو می خواهم به حقّ ولیّ و حجّت صاحب
الزمان علیه السلام که مرا بر تمام امور یاریم کنی و به او شرّ هر گونه
مودی و سرکش و ستمگری را از من دور گردانی و به آن
حضرت مرا یاری کنی که تلاشم به آخر رسیده و هر گونه
دشمنی و همّ و غم و اندوه و قرض را از من و فرزندانم و
تمام خاندانم و برادرانم و هر کس که کارش به من مربوط
می شود و بستگان نزدیکم، کفایت کنی، ای پروردگار
عالمیان! همه این درخواست های مرا اجابت فرما.

باز در این باره حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می فرمایند:

روزی سلمان فارسی رضی الله عنه به گروهی از یهودیان برخورد کرد
که در محلی نشسته بودند وقتی چشم آنها به سلمان افتاد از
او خواستند که هر چیزی را که همان روز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
شنیده است برای آنها تعریف کند. از آنجا که سلمان رضی الله عنه به
اسلام آوردن آنها علاقه داشت خواهش آنها را اجابت کرد
و نزد آنها رفته، چنین گفت: شنیدم حضرت محمد صلی الله علیه و آله
می فرمودند: خداوند عزّوجلّ می فرماید: ای بندگان من! آیا

چنین نیست که هر کس حاجت‌های بزرگی از شما بخواهد آنها را بر آورده نمی‌سازید مگر آنکه محبوب‌ترین افراد را نزد شما واسطه بیاورد، آنگاه آن حاجت را به احترام آن شفاعت کننده بر ایشان بر می‌آورید؟

الأ! فاعلموا ان اكرم الخلق علیّ وافضلهم لویّ محمّد و اخوه علیّ و من بعده من الائمة الذین هم الوسائل الیّ الا فلیدعنی من همته حاجة یرید نفعها او دهمته داهیه یرید کف ضررها تستشفعون الیه باعزّ الخلق علیه....

توجه کنید و بدانید که گرامی‌ترین و برترین مخلوق در نزد من محمّد ﷺ و برادر او علیّ علیه السلام و بعد از او سایر امامانی هستند که آنها وسیله به سوی من می‌باشند. همانا هر کس حاجتی برایش اهمیت دارد و نفع آن را خواستار است، یا حادثه بزرگی برای او پیش آمده است که می‌خواهد ضرر آن را دفع کند مرا به وسیله محمّد ﷺ و خاندان او بخواند؛ من حاجت چنین کسی را به بهترین شکل بر طرف خواهم ساخت. همانگونه که اگر عزیزترین کس را نزد فردی شفیع ببرید او نیاز شما را به جهت شفاعت آن عزیزش به نحو احسن بر می‌آورد. (۱)

حکایات زیادی که در این زمینه در تاریخ وارد شده است، نظیر

آنچه که «ابن حجر» در کتاب «صواعق» از امام شافعی پیشوای معروف اهل تسنن نقل می‌کند که وی در مواقعی که به یاد سختی‌های روز قیامت و رسیدگی به نامه اعمال و... می‌افتاد به اهل بیت پیامبر ﷺ توسل می‌جست و چنین می‌سرود:

آل النبی ذریعتی وهم إليه وسیلتی
ارجو بهم أعطی غداً بید الیمین صحیفتی

«خاندان پیامبر وسیله من هستند؛ آنها در پیشگاه خداوند وسیله تقرب من هستند؛ امیدوارم به سبب عنایت آنها در فردای قیامت نامه عمل من به دست راست من داده شود.» (۱)

همچنین بر طبق نقل بیهقی، یک سالی در زمان خلافت عمر بن خطاب در مدینه و سایر سرزمین‌های اسلامی خشکسالی رخ داد. بلال حبشی به همراه عده‌ای از صحابه، سر قبر پیامبر اکرم ﷺ آمد و خطاب به آن حضرت چنین گفت:

«یا رسول الله استسقی لأمتک... فإنهم قد هلکوا...» (۲)

«ای رسول خدا! از خداوند تبارک و تعالی برای امت باران رحمت درخواست کن؛ بدرستی که آنها در آستانه نابودی واقع شده‌اند.»

مسائلی چون شفاعت، توسل، واسطه قرار دادن اهل بیت

۱ - التوصل الی حقیقة التوسل، ص ۳۲۹.

۲ - مدرک پیشین، ص ۲۵۳.

اطهار علیهم السلام و برآورده شدن حاجت‌ها، صورت منطقی و قابل دفاع برهانی دارد. زیرا این کار به دستور خداوند متعال با توجه به منزلت و مقامی که حضرات معصومین علیهم السلام دارند، انجام می‌گیرد. به عنوان مثال دلیل بر صحت این ادعا آن است که در زیارت حضرت ولی عصر علیه السلام تصریح شده که واسطه قرارگرفتن آن حضرت در برآورده شدن نیازمندیها، به خاطر جایگاه والایی است که آن حضرت در پیشگاه خداوند دارند.

«فقد توجهت إليك بحاجتي لعلمي أن لك عند الله شفاعَةً مقبولة ومقاماً محموداً»^(۱)

«به این خاطر برای برآورده شدن حاجتم به تو روی آوردم که می‌دانستم در پیشگاه خداوند متعال از چنان منزلتی برخورداری که شفاعت تو قبول می‌شود».

از دقت در مفاد و مضمون این گونه از تعبیر که در ادعیه و روایات به نمونه‌های زیادی از آنها بر می‌خوریم، شبهاتی که در زمینه مسأله توسل - که از طرف افراد کنجکاو ولی کم اطلاع، یا مغرضان آگاه - در طول تاریخ مطرح شده است برطرف می‌گردد. چرا که بر طبق رهنمودهای موجود در منابع اصیل اسلامی، قدرت تصرف انبیاء الهی و اهل بیت عصمت علیهم السلام در امور تکوینی عالم، در طول اراده و قدرت خداوند متعال است که به اذن و اراده او انجام می‌گیرد و گرنه

هرگز از یک نفر عالم عاقل شنیده نشده است که بگوید: قدرت آنها در عرض ویا در مقابل اراده خداوند قرار دارد.

بر این اساس است که در قرآن کریم، آنجا که درباره ثبوت ولایت تکوینی برای حضرت عیسی علیه السلام سخن گفته می شود؛ تعبیر این است که آن حضرت با اذن و اراده خداوند بود که توانست کور مادرزاد را بینا، و مرده‌ای را زنده نماید:

﴿... أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ...﴾ (۱)

«... من از گل چیزی به شکل پرنده می سازم سپس در آن می دمم و به فرمان خدا پرنده‌ای می گردد و به اذن خدا کور مادر زاد و مبتلایان به برص (پسی) را بهبود می بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم...»

بنابراین، اقتدار فوق العاده تصرّف در شئون هستی، که در عرف عامه مردم از آن به برخورداری از توان انجام دادن کرامات و قدرت ارائه معجزات تعبیر می شود در حقیقت یک نعمت بزرگ خدا دادی است که در نتیجه سیر کمالات روحی و تحصیل اعلاّی از قرب الهی به افرادی خاصّ از انسانها اعطا می شود، و آنها به برکت همان نعمت الهی می توانند در جهان هستی تصرّفات فوق العاده‌ای بنمایند، و این

صفت کمالی از نظر ضعف و قوت دارای مراتبی است که در اثر میزان قرب و بُعد و مقدار سیر معنوی در افراد مختلف فرق می‌کند.

نتیجه آن که اعتقاد به برخورداری ائمه اطهار علیهم‌السلام از چنین موهبتی، نه شرک است و نه سبب انکار قدرت و اراده مطلقه خداوند می‌شود. وقتی اصل مسأله توسط به اهل بیت علیهم‌السلام صورت قابل توجیه منطقی و برهانی پیدا کرد، مطلب بعدی این است که توسلات به چه شکل و یا شیوه‌ای باید انجام گیرند؟

در این باره با توجه به شرایط مختلف که پیش می‌آید دستور العمل‌های متفاوتی از ائمه اطهار علیهم‌السلام نقل شده است که از جمله آنها شیوه عریضه‌نویسی است. در اینجا با هدف آشنائی بیشتر با کم و کیف این کار، نخست نمونه‌هایی از عریضه‌های موجود در کتابهای مفصل روایت و ادعیه، ارائه گردیده، سپس تعدادی از حکایت‌های موجود در این زمینه که مشتمل بر اطلاعات کاملتری هستند جهت استفاده بیشتر علاقمندان به همراه توضیحات لازم تقدیم خواهد شد.

دستور نوشتن عریضه

همانطور که گفته شد در مآخذ و منابع معتبر روایی و کتب ادعیه، به گونه‌های مختلفی از عریضه‌نویسی بر می‌خوریم؛ بعضی از این عریض‌خطاب به ذات پاک پروردگار عالم و برخی دیگر خطاب به یکی از ائمه اطهار علیهم‌السلام است، توضیح آن که گاهی به جهت برآورده شدن حاجت به مقام معصوم علیه‌السلام در پیشگاه خداوند توسل می‌شود و گاهی از خود معصوم علیه‌السلام درخواست می‌گردد بواسطه قدرتی که خداوند به او اعطا کرده است حاجت شخص را برآورده نماید، در اینجا نمونه‌هایی از این عریض‌جهت آشنایی بیشتر علاقمندان ذکر می‌شود:

عریضه امام صادق علیه‌السلام:

در تحفة الزائر نقل شده است که امام صادق علیه‌السلام فرمودند: هرگاه کسی حاجت و درخواستی از خداوند متعال داشت و یا از موضوعی در هراس بود، آن را به این ترتیب که بیان می‌شود بر روی کاغذی بنویسد:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوجِّهُ إِلَيْكَ بِأَحَبِّ الْأَسْمَاءِ
إِلَيْكَ وَأَعْظَمِهَا لَدَيْكَ وَأَتَقَرَّبُ وَأَتُوسَلُّ إِلَيْكَ بِمَنْ أَوْجِبَتْ حَقَّهُ
عَلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَعَلِيَّ بْنِ
الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنَ جَعْفَرَ
وَعَلِيَّ بْنَ مُوسَى وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَعَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنَ بْنَ
عَلِيٍّ وَالْحَبَّةَ الْمُنْتَظَرَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، أَكْفَنِي كَذَا
وَكَذَا...»

«به نام خداوند بخشنده مهربان، پروردگارا! من با شفیع
قرار دادن محبوبترین اسماء و بزرگترین آنها در پیشگاه تو،
رو به سوی تو می آورم و به وسیله کسانی که رعایت حق و
احترامشان را بر خودت لازم دانسته‌ای به درگاہت تقرب
جسته و به حضرتت توسل پیدا می کنم؛ به حق محمد ﷺ
و علی ﷺ و فاطمه ﷺ و حسن و حسین و علی بن الحسین و
محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن
موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی ﷺ
و به حق حجت منتظر (که درود تو بر همه این بزرگواران
باد) حاجت مرا که عبارت از... است برآورده ساز.

سپس آن نوشته را در آب جاری یا در چاهی بیندازد انشاء الله
خداوند متعال حاجت و درخواست او را بر می آورد». (۱)

۱ - مفاتیح الجنان، ص ۷۶۵؛ بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۲۳۵ و ۲۳۶.

عریضه به امام زمان علیه السلام:

الف - مرحوم محدث قمی در کتاب منتهی الآمال به نقل از تحفة الزائر علامه مجلسی ومفاتیح النجاة سبزواری می نویسد: هرکس حاجتی دارد، آنچه را که ذکر می شود در یک قطعه کاغذی بنویسد و در ضریح یکی از ائمه علیهم السلام بیندازد، یا کاغذ را ببندد و مهر کند و خاک پاکی را گل سازد، و آن را در میان گل بگذارد و در نهر یا چاه آب یا برکه ای بیندازد، با این نیت که انشاء الله به خدمت حضرت صاحب الزمان صلوات الله وسلامه علیه برسد، و آن بزرگوار عهده دار برآورده شدن حاجت وی می شود؛ عریضه این چنین نوشته می شود:

«بسم الله الرحمن الرحيم»

«کتبت یا مولای صلوات الله علیک مستغیثاً و شکوت ما نزل بی مستجیراً بالله عزوجل ثم یک من امر قد دهمنی واشغل قلبی و أطال فکری و سلبني بعض لئبي و غیر خطیر نعمة الله عندي و اسلمني عند تخيل و روده الخلیل و تبرئ مني عند تراثي إقباله إلی الحمیم و عجزت عن دفاعه حيلتي و خائني في تحمله صبري و قوتي فلجأت فيه إلیک و توکلت في المسألة لله جل ثناؤه علیه و علیک في دفاعه عنی علماً بمکانک من الله رب العالمین، ولی التدبیر و مالک الأمور و اثقاً بک في المسارعة في الشفاعة إلیه جل ثناؤه في امری متیقناً لإجابته تبارک و تعالی إیاک باعطائي سؤلي و أنت یا مولای جدير بتحقیق ظني و تصدیق أملي فيک في أمر کذا و کذا (وبه جای کذا و کذا

حاجات خود را ذکر نماید) فیما لا طاقة لی بحمله ولا صبر
 لی علیه وان كنت مستحقاً له ولاضعافه بقبیح افعالی وتفریطی
 فی الواجبات التي لله عزوجل فأغثنی یا مولای صلوات الله
 علیک عند اللّٰهف وقدم المسألة لله عزوجل فی أمری قبل حلول
 التلف وشماتة الأعداء فبک بسطت النعمة علیّ وأسئل الله جلّ
 جلاله لی نصراً عزیزاً وفتحاً قریباً فیہ بلوغ الآمال وخیر
 المبادی وخواتیم الأعمال والأمن من المخاوف کلها فی کل
 حال إنه جلّ ثنائه لما یشاء فَعَالَ وهو حسبی ونعم الوکیل فی
 المبدء والمآل».

آنگاه در کنار نهر یا چاه یا برکه آب بایستد و یکی از وکلای آن
 حضرت در دوره غیبت صغری را در نظر بیاورد (عثمان بن سعید
 عمروی، یا پسر او محمد بن عثمان، یا حسین بن روح یا علی بن
 محمد سمری) و با نام او را بخواند:

«یا فلان بن فلان - مثلاً عثمان بن سعید سپس این چنین
 ادامه دهد: - سلام علیک أشهد أنّ وفاتک فی سبیل الله وأنک
 حیّ عند الله مرزوق وقد خاطبتک فی حیاتک التي لک عند الله
 عزوجل وهذه رقعتی وحاجتی الی مولانا علیه السلام فسلمها
 إلیه وأنت الثقة الأمين».

سپس نوشته را در همان نهر یا چاه یا برکه آب بیندازد، انشاء الله

حاجت او برآورده خواهد شد. (۱)

ب- و همچنین در این زمینه مرحوم محدث نوری در کتاب نجم الثاقب عریضه‌ای را خطاب به امام زمان علیه السلام از کتاب سعادات به این صورت نقل کرده است.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

توسلت إليك يا أبا القاسم محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن علي بن أبي طالب النبا العظيم والصراط المستقيم وعصمة اللاجين بأمك سيّدة نساء العالمين وبأبائك الطاهرين وبأمهاتك الطاهرات، بيس والقرآن الحكيم والجبروت العظيم وحقيقة الإيمان ونور النور وكتاب مسطور ان تكون سفيري إلى الله تعالى في الحاجة... (بعد حاجت خود را می نویسد) و این نوشته را در مقداری گِل پاک گذاشته و آن را در آب جاری می اندازد و در همان حال یکی از نواب اربعه را صدا کرده می گوید: یا عثمان بن سعید ویا محمد بن عثمان و... او صلا قصتی الی صاحب الزمان صلوات الله علیه. (۲)

ج- در کتاب دعای بحار الانوار مرحوم علامه مجلسی، عریضه

۱ - منتهی الآمال، ص ۳۳۴.

۲ - نجم الثاقب، ص ۴۲۱.

دیگری از کتاب مصباح شیخ ابو جعفر طوسی علیه السلام با این عبارت آمده است:

بسم الله الرحمن الرحيم

«الی الله سبحانه وتقدست اسماؤه، ربّ الأرباب وقاصم الجبابرة العظام، عالم الغیب، کاشف الضرّ، الذي سبق في علمه ما كان وما يكون، من عبده الذليل المسكين، الذي انقطعت به الاسباب، طال عليه العذاب، وهجرة الأهل، وباینه الصديق الحميم، فبقى مرتهاً بذنبه، قد أوبقه جرمه، وطلب النجاة فلم يجد ملجأً ولا ملتجأً غير القادر على حلّ العقد ومؤبد الأبد، ففزعني إليه واعتمادي عليه ولا لجاً ولا ملتجأً إلا إليه.

اللهم إني أسألك بعلمك الماضي، وبنورك العظيم، وبوجهك الكريم، وبحجّتك البالغة أن تصلي علي محمد وعلى آل محمد وان تأخذ بيدي وتجعلني ممن تقبل دعوته وتقبل عشرته وتكشف كربته وتزيل ترحته، وتجعل له من امره فرجاً ومخرجاً وتردّ عني بأس هذا الظالم الغاشم وبأس الناس ياربّ الملائكة والناس، حسبي أنت وكفى من أنت حسبه، يا كاشف الأمور العظام فإنه لا حول ولا قوّة إلا بك» (۱).

متن این استغاثه به درگاه خداوند تبارک و تعالی را به همراه عریضه ای

که خطاب به حضرت امام زمان علیه السلام با این عبارات نقل شده است:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

«توسلت بحجة الله الخلف الصالح، محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب النبا العظيم والصراط المستقيم والحبل المتين عصمة الملجأ وقسيم الجنة والنار أتوسل إليك بأبائك الطاهرين الخيبرين المنتجبين وأمهاتك الطاهرات الباقيات الصالحات الذين ذكرهم الله في كتابه فقال عز من قائل الباقيات الصالحات وبجذك رسول الله صلى الله عليه وآله وخليله وحبيبه وخيرته من خلقه أن تكون وسيلتي الى الله عزوجل في كشف ضري وحل عقدي وفرج حسرتي وكشف بليتي وتنفيس نزحتي وبكهيص وبيس والقرآن الحكيم وبالكلمة الطيبة وبمجارى القرآن وبمستقر الرحمة وبجبروت العظمة وباللوح المحفوظ وبحقيقة الإيمان وقوام البرهان وبنور النور وبمعدن النور والحجاب المستور والبيت المعمور وبالسبع المثاني والقرآن العظيم وفرائض الاحكام والمكلم بالعبرائي والمترجم باليوناني والمناجي السرياني وما دار في الخطرات وما لم يحط به لالظنون من علمك المخزون وبستر المصون والتوراة والانجيل والزبور ياذا الجلال والاکرام صل على محمد وآله وخذ بيدي وفرج عني بأنوارك واقسامك وكلماتك البالغة إنك جواد كريم وحسبنا الله ونعم الوكيل ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم وصلواته وسلامه على صفوته من ربيته محمد وذريته». (۱)

و آنگاه رقعہ استغاثہ را با بوی خوش معطر می سازد و در میان رقعہ، عریضہ امام زمان علیہ السلام را قرار داده و هر دو را در داخل گِل پاک می گذارد. سپس دو رکعت نماز می خواند و بعد، آن را به درون چاه آب یا نهر جاری می اندازد و بهتر است کہ این کار در شب جمعہ انجام گیرد. ضمناً وقتی کہ عریضہ را در چاه یا نهر آب انداخت بلافاصلہ این دعا را بخواند:

«اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِالْقُدْرَةِ الَّتِي لِحِظْتِ بِهَا الْبَحْرَ الْعَجَاجَ فَازِيدِ
وَهَاجَ وَرِمَاجَ وَكَانَ كَاللَّيْلِ الدَّاجِ طَوْعاً لِأَمْرِكَ وَخَوْفاً مِنْ
سَطْوَتِكَ فَانْتَقِ أَجَاجَهُ وَابْتَلِقِ مِنْهَا حَهِ وَسَجِّتِ جَزَائِرَهُ وَقَدِّسْتِ
جَوَاهِرَهُ تَنَادِيكَ حَيْثَانَهُ بِاخْتِلَافِ لَفَاتِهَا الْهِنَا وَسِيدِنَا مَا الَّذِي
نَزَلَ بِنَا وَمَا الَّذِي حَلَّ بِبَحْرِنَا فَقَلْتِ لَهَا اسْكُنِي سَأَسْكُنُكَ مَلِيّاً
وَاجَاوِرِي بِي عَبْدًا زَكِيّاً فَسَكْنِي وَسَبِّحِي وَوَعْدِي بِضَمَائِرِ الْمَنْعِ فَلَمَّا
نَزَلَ بِهِ ابْنُ مَتَّى بِمَا أَلَمَ الظَّنُونُ فَلَمَّا صَارَ فِي فِيهَا سَبِّحِي فِي أَمْعَانِهَا
فَبَكَتِ الْجِبَالُ عَلَيْهِ تَلَهْفًا وَاشْفَقَتْ عَلَيْهِ الْأَرْضُ تَأْسَفًا فَيُونِسُ فِي
جَوْفِهِ كَمُوسَى فِي تَابُوتِهِ لِأَمْرِكَ طَائِعٍ وَلَوْجَهَكَ سَاجِدٍ خَاضِعٍ
فَلَمَّا أَحْبَبْتَ أَنْ تَقِيَهُ الْقَيْتَهُ بِشَاطِئِ الْبَحْرِ شَلَوْا لَا تَنْظُرِي عَيْنَاهُ
وَلَا تَبْطِشِي يَدَاهُ وَلَا تَرْكُضِي رِجْلَاهُ وَانْبَتَتْ مِنْكَ عَلَيْهِ شَجَرَةٌ مِنْ
يَقْطِينٍ وَأَجْرِيَتْ لَهُ فِرَاتًا مِنْ مَعِينٍ فَلَمَّا اسْتَفْغَرَ وَتَابَ خَرَقَتْ لَهُ إِلَى
الْجَنَّةِ بَابًا إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ. وَتَذَكَّرِ الْأَيْمَةَ وَاحِدًا وَاحِدًا. (۱)

(سپس همه اسمی دوازده امام علیہم السلام را ذکر می کند).

رنسانس؛ و احکام و آداب دینی!

متأسفانه مسأله عریضه نویسی که از جمله روش‌های خاصّ توسل و ایجاد ارتباط با فیض الهی است، همانند خیلی از برنامه‌های دیگر دینی، تحت تأثیر شرایط نامناسب تمدّن جدید و دست‌آوردهای آن و یا دیدگاه‌های غلطی که در نتیجه سیطره تفکر دین ستیزانه و یا دین گریزانه غربی به وجود آمده است، به فراموشی سپرده شده و یا حداقل کم رنگ گشته است.

توضیح آن که به موازات نهضت رنسانس در غرب و ایجاد تحوّل در علوم تجربی و صنایع، علیرغم دست‌آوردهای مثبتی که این کار در پی داشت، اما به جهت آن‌که این نهضت از یک جهان بینی واقع بینانه برخوردار نبود، لذا در ارائه یک تصویر و طرح صحیح در مورد پدیده‌های جهان به ویژه انسان و چگونگی رابطه آن با سایر پدیده‌ها ناتوان ماند که این امر معضلات و مشکلات بسیار پیچیده‌ای را ایجاد نمود، که به اختصار به بعضی آنها اشاره می‌شود:

الف: سلب آسایش و امنیت:

یکی از مهمترین امیدهای بشر در سده‌های اخیر، آن بود که در

نتیجه پیشرفت علم و صنعت، انسان به یک زندگی راحت و عاری از فقر دست یابد و از آن به بعد بیشتر اوقات خود را صرف ارتقاء سطح بینش و تفکر و رسیدگی به ابعاد روحی و معنوی خویش نماید. اما علیرغم حصول پیشرفت‌های بسیار عظیم در عرصه‌های علوم و صنایع نه تنها این آرزو به حقیقت نپیوست، بلکه به مرور زمان بر اثر آشکار شدن نواقص موجود در بنیان‌های فکری و جهت‌گیری‌های عملی تمدن جدید روز به روز فقر و بی‌عدالتی و ناامنی در جهان، گسترش یافت و حتی فرصت رسیدگی به طبیعی‌ترین خواست‌های عاطفی و احساسی را از بین برد و در نهایت وقوع دو جنگ خانمان سوز جهانی، که از دست آوردهای بسیار تلخ دوره جدید محسوب می‌شود خط بطلانی بر تمامی امیدها و آرزوهایی که از تمدن جدید بود، کشیده شد.

ب: دین ستیزی:

از جمله ویژگی‌های تفکر حاکم بر نهضت رنسانس، دین ستیزی آن است، این امر تا حدّ زیادی ناشی از عملکرد غلط دست‌اندرکاران کلیسا بود. زیرا اولاً: امور موهوم و خرافی را تحت عنوان اصول و احکام دینی بر مردم تحمیل می‌کردند و ثانیاً: جهت حفظ موقعیت پوشالی خود، با دست آوردهای علوم به مخالفت می‌پرداختند. این نوع برخورد ارباب کلیسا، در درازمدت سبب ایجاد بدبینی عمومی نسبت به دین و احکام دینی شد و بعدها متولیان وضع جدید به

اشتباه، همه ادیان الهی را به مانند همان دینی كه کلیسا مبلغ آن بود تلقی نمودند و در یک قضاوت نادرست با اصل دین و احكام دینی مخالفت کرده و آن را همانند افیون، عامل عقب ماندگی و بدبختی و مخالف علم و دانش قلمداد کردند و تا جایی كه می توانستند به تخریب و منزوی کردن آن پرداختند به گونه ای كه در نهایت تنها در حدّ یک رفتار و سلیقه فردی امکان بروز ظهور به آن دادند و حقّ هرگونه دخالت در امور سیاسی و اجتماعی را از دین سلب کردند به عبارت بهتر آن را تبدیل به یک سلسله آداب فردی در محدوده ساختمان کلیسا و... کردند. پر واضح است این كار به اساس اخلاق و سلامتی روان و آرامش فكري مردم خسارت جبران ناپذیری را وارد ساخت كه وضعیت نابسامان اخلاقی و فرهنگی و ناامنی اجتماعی و همینطور شیوع روز افزون روحیه یأس و ناامیدی و بروز انواع بیماری های روانی و به دنبال آن بالا رفتن آمار خودكشی و قتل و جنایت در جوامع به اصطلاح صنعتی و پیشرفته امروز، مؤید این مدعاست.

ج - پیدایش ابزارهای غفلت و سرگرمی جدید:

یکی دیگر از دست آوردهای تمدن جدید، پیدایش ابزارهای پیچیده رسانه ای است كه در آن واحد حداقل دو رسالت بسیار خطرناك را برعهده دارند: از یک طرف به ترویج و تحكیم دیدگاه های تفكر مادی جدید می پردازند و از طرف دیگر به بهانه ایجاد سرگرمی، ضمن پرکردن اوقات باقیمانده انسان، امکان هرگونه رسیدگی به

نیازهای روحی و روانی را از بین می‌برند و بر اساس یک سلسله نقشه‌ها و برنامه‌ریزی‌های دقیق، آنها را به سمت مسائلی می‌کشانند که امور دینی و معنوی را به کلی فراموش نمایند.

مجموعه این امور که متأسفانه امروزه تقریباً در تمامی جوامع، اعم از شرقی و غربی به شدت در حال گسترش است، سبب پیدایش و رشد این بینش غلط و نادرست شده است که حلّ تمامی مشکلات انسان را در علوم تجربی و صنعت و تکنولوژی می‌داند. در نتیجه کم‌کم در اغلب جوامع نسبت به مسائلی چون دعا و نیایش و توسل و سایر رهنمودهای دینی و احکام و مقررات آن، نه تنها بی‌توجهی و بی‌تفاوتی نشان داده می‌شود، بلکه با اکثر آداب و احکام حرکت آفرین و حیات بخش آن و مخصوصاً با آن قسمت‌هایی از تعالیم ادیان که مانع تحقق اهداف شوم غارتگران بیگانه می‌شوند، توسط مزدوران داخلی استعمارگران و حکام وابسته، با ترفندهای گوناگون مقابله می‌گردد که این امر در درازمدت کیان و استقلال همه جانبه تمام جوامع دینی را با خطر روبرو می‌سازد.

با این همه، پیروان صدیق و مخلص و شجاع ادیان الهی در سخت‌ترین شرایط هم حاضر نشدند، کوچکترین مقررات دینی را نادیده بگیرند و با تحمل سخت‌ترین مشکلات، همواره نسبت به حفظ و اجرای ارزش‌های دینی با تمام وجود تلاش کردند. این دسته از مردم اختصاص به گروه خاصی از جامعه نداشت و در میان همه اقشار به این قبیل افراد بر می‌خوریم. وقتی سرگذشت و تاریخ زندگی

اين گونه از شخصيت‌ها را در جامعه اسلامي مورد مطالعه قرار مي‌دهيم به خوبي روشن مي‌شود كه اين افراد، همانطور كه در پايبندی به اصول اساسي اسلام و تلاش براي حاكميت همه جانبه ارزش‌هاي دين متحمل زحمات فراواني شده‌اند، به همان نسبت نيز در راستاي عمل به آداب و مقررات و وظائف فردي و رهنمودهاي فرعي اسلام نيز سعي و تلاش نموده‌اند. اين افراد اگر در موردی از خود تعلل و مقاومتی نشان داده‌اند، به خاطر تحقيق و دقت در شناخت هر چه بيشتر امور بوده است. لذا پس از تحصيل معرفت، به دور از هرگونه رفتارهاي روشن فكر مآبانه و بهانه تراشي‌هاي بي مورد در مقابل آن حقيقت، كمال خضوع و فروتنی را از خود نشان داده‌اند. در هر حال وقتی انسان تاريخ علمای جامعه اسلامي را مطالعه مي‌كند، به حكايتهای زيادی درباره «عريضه نويسی» بر مي‌خورد، كه آنها در موارد مختلفی با هدف توسل به ائمه اطهار عليهم‌السلام به ويژه استمداد از حضرت بقیة الله الاعظم عليه‌السلام به اين كار اقدام مي‌نموده‌اند و از اين طريق به برکت عنایتهای خاص اهل بیت عليهم‌السلام بسياری از مشكلات فردي و اجتماعي افراد و جامعه اسلامي برطرف مي‌شد. در اینجا چند نمونه از اين حكايات، به نحو اختصار بيان مي‌شود، بدان امید كه اين كار سبب آشنایی بيشتر با یکی ديگر از ابعاد وجودی ائمه معصومين عليهم‌السلام شده و بيش از پيش زمينه را براي ايمان به امدادهای غيبی فراهم سازد.

حکایات عریضه نویسی

۱- حکایت میرزا محمد حسین نائینی

مرحوم محدث نوری در کتاب نجم الثاقب از قول عالم فاضل محمد حسین نائینی اصفهانی چنین نقل کرده است:

برادرم میرزا محمد سعید در سال (۱۲۸۵ ق) از ناحیه پا، احساس درد شدیدی کرد و به دنبال آن، حتی از راه رفتن عاجز شد. طبیبی به نام میرزا احمد نائینی را برای درمان پای برادرم آوردند. ابتدا معالجات او به ظاهر مؤثر واقع شد و ورم و چرک پا برطرف گشت، ولی چند روزی طول نکشید که زخم‌های زیادی علاوه بر پاها در میان دو کتف او پیدا شد. درد و خونریزی آن زخم‌ها، محمد سعید را هر روز بیش از پیش ناتوان و ضعیف و لاغرتر می‌ساخت و معالجات طبیب جز افزایش درد و خونریزی و سرایت زخم‌ها به قسمت‌های دیگر بدن نتیجه دیگری در پی نداشت.

روزی خبر آوردند یک طبیب بسیار ماهری به نام میرزا یوسف در یکی از روستای اطراف ساکن است که در درمان بسیاری از مریضی‌های صعب‌العلاج مهارت زیادی از خود نشان داده است.

پدرم کسانی را فرستاد تا او را برای درمان برادرم بیاورند. وقتی او به طور کامل برادرم را معاینه کرد، مدتی ساکت شد و به فکر فرو رفت، یادم هست در یک فرصتی که پدرم از اطاق بیرون رفته بود، به گونه‌ای که من متوجه حرفهای آنها نشوم مطالبی را به یکی از دایی‌هایم که با ما زندگی می‌کرد گفتم. فهمیدم که طبیب از درمان برادرم مأیوس شده است و به دایی‌ام می‌گوید: هر چه زحمت کشیده شود بی فایده است. منتهی دایی‌ام تلاش می‌کرد تا طبیب با پدرم به گونه‌ای موضوع را مطرح کند که باعث ناراحتی او نشود.

وقتی پدرم جهت اطلاع از نتایج معاینات دکتر دوباره به اتاق برگشت، میرزا یوسف به پدرم گفت: من اول فلان مقدار پول (که مبلغ بسیار زیادی بود) می‌گیرم، آن وقت معالجه را شروع می‌کنم. کاملاً معلوم بود که هدف او از چنین پیشنهادی منصرف کردن پدرم از قبول معالجه بود. چون نه تنها برای پدرم بلکه برای خیلی‌ها در آن زمان و شرایط تهیه چنان پولی غیر ممکن بود.

لذا پس از بحث‌های زیاد، پدرم گفت: برای من امکان تهیه این پول مقدور نیست. در نتیجه طبیب هم از این فرصت استفاده کرده فوراً منزل ما را ترک نمود.

بعد معلوم شد که والدینم همان موقع متوجه شده بودند که طبیب از درمان برادرم مأیوس شده و درخواست آن پول کلان، بهانه‌ای بیش نبوده است.

من یک دایی دیگر به نام میرزا ابوطالب داشتم که زهد و تقوای او

زبان زد مردم بود، همه مردم آن محل به دعاهای او اعتقاد داشتند و در گرفتاری‌ها و مشکلات به او مراجعه می‌کردند، او هرگاه عریضه به حضرت بقیه‌الله علیه السلام می‌نوشت و نتایجی به دست می‌آمد. وقتی مادرم متوجه بسته بودن همه راه‌های عادی و معمولی درمان برادرم شد، به نزد دایی ابوطالب رفت و از او خواهش کرد تا برای شفای محمد سعید عریضه‌ای بنویسد.

عصر روز جمعه‌ای بود که دایی ام عریضه را نوشت. مادرم آن را از او تحویل گرفت و همان موقع به همراه برادرم کنار چاهی که در بیرون روستا بود رفتند و در حالی که به شدت گریه می‌کردند، عریضه را در چاه انداختند و به خانه برگشتند. چند روزی از این ماجرا نگذشته بود که من در خواب دیدم سه نفر سواره با همان اوصافی که در حکایت تشرّف اسماعیل هرقلی^(۱) نقل شده است از صحرا به طرف خانه ما می‌آیند. وقتی آنها را دیدم یک مرتبه به یاد جریان اسماعیل هرقلی افتادم و با خودم گفتم: آن سوار اولی حتماً خود حضرت حجّت علیه السلام هستند که آمده‌اند برادرم محمد سعید را شفا دهند.

۱ - اسماعیل هرقلی یکی دیگر از نیک بختان است که وقتی پزشکان از درمان زخم پای او عاجز می‌شوند، با دلی شکسته ولی با نیت پاک به حضرت بقیه‌الله علیه السلام متوسل می‌شود و در سامرا موفق به ملاقات امام علیه السلام می‌گردد آن حضرت دست مبارک خود را بر زخم پای اسماعیل می‌کشند و به برکت آن عنایت، پای اسماعیل خوب می‌شود.

علاقمندان می‌توانند این حکایت را در کتاب منتهی الآمال مرحوم شیخ عباس قمی، ج ۲، ص ۴۵۲، مطالعه کنند.

وقتی آن سه نفر به نزدیکی خانه ما رسیدند، همگی از اسب پیاده شدند و درست به همان اطاقی که برادرم در آن خوابیده بود داخل شدند. همان کسی را که من فکر می‌کردم خود حضرت علیه السلام هستند نزدیک برادرم رفتند و نیزه‌ای را که در دست داشتند روی کتف «محمد سعید» گذاشتند و فرمودند: بلند شو، دائیت از سفر آمده است و پشت در منتظر است.

من در آن حال متوجه شدم که منظور آن حضرت، دایی علی اکبرم است که خیلی وقت پیش به سفر تجارت رفته است و اتفاقاً به خاطر تأخیر کردن، همه خانواده نگرانش بودند.

محمد سعید اطاعت امر کرد و در نهایت سلامتی از جای خود برخاست و با عجله به سوی در رفت تا از دایی علی اکبر استقبال کند. در این لحظه از خواب بیدار شدم و درست به اطراف نگاه کردم متوجه شدم که صبح شده است ولی هیچ یک از اهل خانه برای نماز صبح بیدار نشده‌اند. بلافاصله یاد خوابی که دیده بودم افتادم و با خوشحالی خودم را به نزدیک برادرم رساندم و او را بیدار کردم و به او گفتم: محمد سعید! محمد سعید! بلند شو آقا امام زمان علیه السلام تو را شفا دادند.

سپس بدون معطلی او را گرفتم و از زمین بلندش کردم. در اثر سر و صدای من مادرم از خواب بیدار شد، وقتی دید که محمد سعید را بیدار کرده‌ام، با ناراحتی گفت: او به خاطر دردی که داشت از سر شب نتوانسته بود بخوابد، تازه از شدت دردش مقداری

کم شده بود، چرا بیدارش کردی؟!

گفتم: مادر! امام علیه السلام محمد سعید را شفا دادند.

مادرم از جای خود برخاست و با عجله خود را به ما رساند و

گفت: تو چه گفتی؟

خواستم تا حرفم را تکرار کنم، که دیدم محمد سعید شروع به راه

رفتن کرد، و مثل اینکه اصلاً هیچگونه ناراحتی نداشته است. مادرم از

خوشحالی با صدای بلند شروع به گریه کردن نمود و همه اهل خانه با

صدای او از خواب بیدار شدند و به دنبال آن طولی نکشید همه اهالی

روستا از اتفاقی که افتاده بود باخبر شدند و با عجله خودشان را برای

دیدن محمد سعید به خانه ما می‌رساندند.

بحمد لله امام زمان علیه السلام به عریضه و توسل مادرم عنایت کرد و از آن

به بعد در بدن برادرم اثری از آن مریضی دیده نشد. و چند روز بعد هم

دایی علی اکبر با سلامتی از سفر برگشت و خوشحالی خانواده ما به

لطف حضرت حجة بن الحسن علیه السلام کامل تر شد. (۱)

۲- حکایت سید محمّد جبل عاملی

مرحوم نوری می‌نویسد: عالم متقی مرحوم سید محمد جبل

عاملی از اهالی قریه جب شلیت، از ترس حاکمان ستم پیشه و ظالم

آن منطقه، که قصد داشتند سید را وادار کنند به نیروهای نظامی آنها

۱- نجم الثاقب، حکایت ششم از باب هفتم، ص ۴۱۷ به بعد.

بپیوندد، بطور مخفیانه با دست خالی از جبل عامل خارج می شود و پس از تحمل سختی ها، خود را به نجف اشرف می رساند و مجاور حرم حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام زندگی ساده و فقیرانه ای را شروع می کند. شرایط آن زمان به گونه ای بوده است که تقریباً اکثر مردم حتی در تأمین مایحتاج روزانه خود دچار مشکل بوده اند، وقتی وضع عامه مردم چنان باشد بدیهی است که امثال سید محمد که با دست خالی مجبور به ترک وطن می شوند و در عین حال به جهت عقیف و با حیا بودن راضی نمی شوند که کسی متوجه تنگ دستی آنها گردد مجبورند فشارهای زیادتری را متحمل گردند. در چنین شرایطی گاهی به خاطر فقر و غربت، سید محمد مجبور بود چندین روز متوالی را گرسنه بماند و حتی نتواند مختصر خوراکی را برای خوردن تهیه نماید، بر اثر تکرار این وضع سید هر چه فکر می کند هیچ راهی به نظرش نمی رسد. ناگهان به ذهنش خطور می کند که عریضه ای به حضرت حجة بن الحسن المهدی علیه السلام بنویسد و از آن حضرت درخواست کمک و حل مشکل نماید. در موقع نوشتن عریضه بنا را بر این می گذارد که چهل روز تمام، اعمال و رفتار خود را به گونه ای کنترل کند که کوچک ترین خلاف شرعی را مرتکب نشود، تا به واسطه این کار مورد عنایت امام زمان علیه السلام قرار گیرد.

ضمناً عهد می کند درخواست خود را هر روز صبح روی کاغذی بنویسد و قبل از طلوع آفتاب بدون آن که کسی متوجه شود، به خارج شهر برود طبق دستوری که در عریضه نویسی وارد شده است آن را در

آب جاری یا چاهی بیندازد.

سید این کار را بدون وقفه سی و نه روز انجام می دهد منتهی در روز آخر وقتی نتیجه ای نمی بیند با ناراحتی خاصی بر می گردد. در وسط راه متوجه می شود که کسی از پشت سر می آید. وقتی سید بر می گردد و به پشت سر خود نگاه می کند می بیند یک مرد عربی در چند قدمی او می آید. وقتی به سید نزدیکتر می شود سلام می کند و پس از احوالپرسی مختصر، از سید سؤال می کند: سید محمد! مگر چه مشکلی داری که سی و نه روز تمام قبل از طلوع آفتاب خود را به اینجا می رسانی و عریضه ای را که همراه می آوری به آب می اندازی و سپس بر می گردی؟ آیا فکر می کنی که امام تو از حاجت و مشکل تو اطلاعی ندارد؟!

سید محمد می گوید: من در حالی که از حرفهای آن عرب جوان تعجب کرده بودم با خود گفتم: این آقا کیست که مرا با اسم شناخت؟ در حالی که من تاکنون او را در جایی ندیده ام.

ثانیاً: او با من به لهجه جبل عاملی صحبت می کند، و حال آنکه از اهالی جبل عامل کسی این گونه لباس نمی پوشد و قطعاً او از جبل عاملی های ساکن نجف هم نیست چون من همه آنها را می شناسم. ثالثاً: من در طی این سی و نه روز که صبح زود از شهر خارج می شدم، همواره مواظب بودم که کسی متوجه من نشود، پس این آقا چگونه خبر دار شده است که سی و نه روز است من این کار را تکرار می کنم؟! همین طور که با آن مرد عرب به طرف شهر می آمدیم من به این

مطالب فکر می‌کردم، ناگهان با خودم گفتم: یعنی ممکن است که من این توفیق را پیدا کرده و به زیارت حضرت ولی عصر علیه السلام نائل آیم؟! از آنجایی که قبلاً درباره اوصاف و شمایل آن حضرت چیزهایی شنیده بودم، تصمیم گرفتم ببینم آیا از آن نشانه‌ها در این عرب جوان اثری وجود دارد یا نه؟ این بود که در صدد برآمدن تا با او مصافحه کنم، لذا دستم را به طرف او دراز کردم و متقابلاً آن جوان هم دست مبارکش را پیش آورد، وقتی باهم مصافحه کردیم، مطمئن شدم که او همان عزیز است که همه مشتاق زیارتش هستند، بلافاصله آماده شدم تا دست مبارکش را ببوسم سپس خود را به روی قدمهای مبارکش بیندارم ولی وقتی با تمام وجود خم شدم تا لبهای خود را به دست مبارکشان برسانم، بلافاصله ناپدید شد و مرا در حسرت دیدار دوباره‌اش گذاشت و گرچه بعدها آن مشکل فقر از من برطرف شد، ولی هیچ وقت حسرت دیداری دوباره، به پایان نرسید. (۱)

۳- دو حکایت از آیه الله سید کاظم قزوینی

یکی از فضیلت‌های حوزه علمیه قم می‌گوید در آخر ماه شوال (۱۴۱۱) هجری به خدمت آیه الله سید کاظم قزوینی علیه السلام (۲) رسیدم و از

۱- اقتباس از حکایت هفتم نجم الثاقب، صفحات ۴۲۱ تا ۴۲۳.

۲- مرحوم آیه الله سید محمد کاظم قزوینی به سال ۱۳۴۸ (ه. ق) در شهر مقدس کربلا در خانواده علم و تقوی چشم به جهان گشود. نسب این مرد علیه السلام

ایشان درباره توجّهات و عنایات امام زمان علیه السلام در دوره غیبت سؤال کردم، ایشان دو حکایت در مورد عریضه نویسی را که برای خودشان پیش آمده بود متذکر شدند، که در اینجا با کمی تصرّف و تلخیص آن دو حکایت را می آوریم:

حکایت اول: آیه الله قزوینی در حالی که معلوم بود از یادآوری آن جریان بسیار متأثر شده بودند فرمودند: در سال (۱۳۹۲) ه. ق که توفیق مجاورت حائر حسینی علیه السلام را داشتم، از طرف یکی از مراجع معظم، امر رسیدگی به امور شهریه طلاب به عهده من گذارده شد. در یکی از ماه‌ها که شب اولش مصادف با شب جمعه بود، متوجه شدم که برای پرداخت شهریه طلاب پولی وجود ندارد و تقریباً حدود هزار دینار لازم بود تا شهریه طلاب پرداخته شود، به فکر افتادم که این

کبر بزرگ به حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌رسد. وی علیرغم آن که در آغاز جوانی از نعمت والدین محروم شدند، با این همه در راه کسب علم و کمال از پای ننشست، پس از تکمیل سطح در حوزه عملیه کربلا سالها در درس خارج فقه و اصول علمای بزرگ آن سامان شرکت کرد، آنگاه از راه تألیف و خطابه و منبر و تدریس فقه و اصول و تفسیر مشغول خدمت شد. دیری نگذشت که به واسطه امر به معروف و نهی از منکر و موضع گیریهای شجاعانه وی در برابر حاکمان مستبد عراق، تحت تعقیب قرار گرفت و بارها به زندان افتاد و متحمل سخت‌ترین زحمات و شکنجه‌ها شد، حتی آخرین بار به اعدام محکوم گشت که به دنبال آن پس از ماه‌ها زندگی مخفی از عراق خارج شد و بعد از مسافرت به چند کشور اسلامی در نهایت به ایران آمد، و بعد از عمری تلاش و جهاد و فداکاری و انجام خدمات علمی و دینی در روز سیزدهم جمادی الثانی سال (۱۴۱۵) ه. ق به دیار باقی شتافت.

پول را از کجا تهیه کنم؟ هرچه بررسی کردم، دیدم به هیچ وجه امکان تهیه آن مقدار پول در آن شرایط برایم میسر نیست و در ضمن از چنان پشتوانه و اعتباری هم برخوردار نبودم که کسی آن پول را به من قرض بدهد. بعد از مدّت‌ها فکر کردن به یاد امام زمان علیه السلام افتادم، عریضه‌ای به محضر مبارک حضرت ولی عصر - سلام الله علیه - به این مضمون نوشتم:

«اگر داستان آیه الله العظمی مرحوم سید مهدی بحرالعلوم^(۱) در

۱ - سید مهدی بحرالعلوم (سید محمد مهدی بن مرتضی بن محمد بن عبدالکریم حسنی طباطبائی بروجردی) از مجتهدان بنام شیعه است که در سال ۱۱۵۴ یا ۱۱۵۵ (ه. ق) در کربلای معلی چشم به جهان گشود. پس از سپری کردن دوران کودکی در خدمت مشایخ بزرگواری چون شیخ یوسف بحرانی و سید حسین قزوینی و شیخ محمد تقی دورقی و آقا محمد باقر هزارجریبی و مخصوصاً علامه بزرگ وحید بهبهانی به تلمذ پرداخت و آنگاه خود شاگردانی چون مرحوم عالم بزرگوار سید جواد صاحب مفتاح الکرامه و سید محمد باقر شفتی و... دیگران را پرورش داد و عمری را در خدمت به اسلام و مسلمین و تزکیه نفس سپری کرد، سپس در سال ۱۲۱۲ هجری در نجف اشرف دیده از جهان بست.

این علامه جلیل‌القدر به جهت رعایت تقوی و مواظبت بر اعمال و مراقبت نفس به مراتبی از کمال رسیده بودند که بارها مورد توجه و عنایت مستقیم حضرت امام زمان علیه السلام واقع شدند. بر طبق حکایتی که مرحوم شیخ عباس قمی در منتهی الآمال نقل می‌کنند: روزی مرحوم بحرالعلوم دچار تنگ دستی سختی می‌شوند و متوسّل به حضرت امام زمان علیه السلام می‌شوند و این مشکل با یک شرایط غیر عادی بسیار عجیبی به وسیله شخص حضرت علیه السلام

مگه معظمه صحت دارد عنایتی بفرمایید، این پول را حواله کنید تا بتوانیم مشکل طلاب را برطرف نماییم». سپس در همان شب عریضه را در ضریح مقدّس ابا عبدالله الحسین علیه السلام انداختم.

صبح زود، بین الطلوعین بود که دیدم کسی در منزل را می زند، وقتی در را باز کردم، دیدم شخصی از تجّار معروف بغداد است؛ تعارف کرده او را وارد خانه نمودم و صبحانه را با هم خوردیم، وقتی سفره صبحانه جمع شد، ایشان آماده خداحافظی گشت. خواستم که او را بدرقه نمایم، او پولی را از جیب خود در آورده و به من داد و گفت:

این پول را هر کجا که لازم می دانید صرف کنید.

من وقتی وضع را به این منوال دیدم، حالت بسیار عجیبی به من دست داد، ولی بهر زحمتی که بود خودم را کنترل کردم تا او از در خانه بیرون رفت. آنگاه بی اختیار در حالی که اشک مجالم نمی داد خطاب به امید عالمیان عرض کردم:

«آقا جان! آن قدر بزرگواری فرمودید که نگذاشتید حتی آفتاب طلوع کند؟».

حکایت دوم: آیت الله قزوینی در این زمینه باز فرمودند:

یک وقتی در استرالیا بودیم و دوستی داشتیم به نام آقای سید

مهمولی عصر علیه السلام حلّ می شود. که علاقمندان می توانند جریان این تشرّف را در جلد دوم منتهی الآمال صفحه ۴۷۵ از قول عالم ربّانی آخوند ملاّ زین العابدین سلماسی که خود ناظر بر واقعه بوده است مطالعه کنند.

قاسم جمعه که وی نیز جهت معالجه فرزندش به آنجا آمده بود و در یکی از بیمارستان‌های بسیار مجهز و معروف شهر سیدنی او را بستری کرده بود. یک روز سراسیمه و بسیار مضطرب به محل اقامت ما آمد. وقتی سبب ناراحتی‌اش را پرسیدم گفت: دکتر معالج فرزندم، وضع او را وخیم توصیف می‌کند، حالا نمی‌دانم چکار کنم، آیا او را به بیمارستان دیگری منتقل کنم یا دنبال دکتر دیگری بگردم؟ خلاصه مانده‌ام که چه کنم!

به او گفتم: هیچ یک از این کارهایی که گفتمی لازم نیست انجام دهی، فقط کاری را که می‌گویم سعی کن با اخلاص کامل و حضور قلب انجام دهی.

او در حالی که از محکم صحبت کردن من تعجب کرده بود به من گفت: شما بفرمائید چه باید بکنم! قول می‌دهم کوچکترین تخطی از گفته‌های شما نداشته باشم، من حاضرم برای نجات پسرم هر کاری که باشد انجام دهم.

گفتم: برای حضرت صاحب الزمان علیه السلام عریضه‌ای بنویس و بهبودی فرزندت را از آن حضرت درخواست کن.

گفت: چطور باید عریضه بنویسم؟! شما تفصیل آن را بفرمایید تا من این کار را انجام دهم.

به او گفتم: فرض کن همین حالا به تو اجازه داده شده است که خدمت آن حضرت بررسی و درخواست شفای فرزندت را از آن حضرت بنمایی، به هر صورت که خودت دوست داری این کار را

انجام بده.

بعد خدا حافظی کرد و از پیش ما رفت؛ ساعتی نگذشته بود که دیدم برگشت و مطلبی را که نوشته بود با خود آورد و آن را به من داد و گفت: ببینید این گونه نوشتن مناسب است؟

دیدم در آن عریضه با تعابیر مختلفی صحت و سلامتی دوباره فرزندش را درخواست نموده است و از جمله نوشته بود: آقا جان شما را قسم می‌دهم به لباسهای عمهات زینب علیها السلام ^(۱) در این دیار غربت امید مرا نا امید مکن، پسر مرا شفا بده، راضی نباش که تنها و دست خالی به وطن برگردم و...

وقتی مطالب عریضه او را خواندم، در دلم خطاب به امام زمان علیه السلام عرض کردم: آقا جان از در خانه شما هیچ کس دست خالی برنگشته و بر نمی‌گردد، این مؤمن را هم که امیدش از همه جا قطع است و این گونه به عنایت شما امیدوار شده است ناامید نفرمائید.

بعد به او گفتم: متن عریضه هیچ ایرادی ندارد، انشاءالله آقا عنایتشان شامل حال شما می‌شود و با سلامتی کامل به همراه فرزندان پیش خانواده برمی‌گردد.

یادم هست که فردای همان روز حدود ساعت هشت و نیم صبح بود که از بیمارستان به ایشان زنگ زده بودند که آزمایشات از رفع خطر و بهتر شدن حال مریض حکایت دارد. و بعد که از سلامتی کامل او

۱ - در بین عرب‌ها این تعبیر بسیار رایج است.

مطمئن شدند او را از بیمارستان مرخص کردند. به این ترتیب حال آن پسر بچه علیرغم داشتن یک بیماری صعب العلاج روز به روز بهتر شد و این در حالی بود که اغلب پزشکانی که او را معاینه کرده بودند و یا نتایج آزمایشاتش را دیده بودند، با ناباوری این پیشامد را دنبال می کردند. چون باتوجه به تجربیات و معیارهای عادی علمی، چنین پیشامدی به نظر آنها حد اقل در این مرحله از معالجات غیر ممکن بود.

به هر حال از آن تاریخ تا الآن که جریانش را تعریف می کنم، حدود پنج سال می گذرد که به لطف خدا و عنایت حضرت صاحب الزمان علیه السلام فرزند آقای جمعه در کمال سلامتی و تندرستی به زندگی خود ادامه می دهد و الحمد لله اثری هم از آن ناراحتی در ایشان وجود ندارد.

۴- حکایت ورام بن ابی فراس

سید بن طاووس نقل کرده است که رشید ابوالعباس واسطی روزی در راه سامرا به من حکایت کرد: زمانی شیخ ورام^(۱) براساس حاجتی که داشت، نامه ای را در کاظمین برای حضرت امام زمان علیه السلام نوشتند. وقتی با خبر شدند که من قصد سفر به سامرا را دارم فرمودند: اگر

۱- ورام بن ابی فراس صاحب کتاب تنبیه الخواطر - که به آن «مجموعه ورام» هم می گویند - یکی از فقهاء مشهور است به گفته میرزا حسین نوری در نجم الثاقب نسب وی با چندین واسطه به مالک اشتر رضی الله عنه می رسد.

مقدورت هست این نامه مرا هم با خود به سامرا ببر و وقتی خواستی به سرداب مقدس شرفیاب شوی، این نامه را بعد از آن که همه مردم از آنجا بیرون آمدند در آنجا بگذار و صبح فردای آن روز به آنجا مراجعه کن، اگر نامه مرا در آنجا ندیدی، در اینباره به کسی چیزی نگو. رشید می گوید:

وقتی من به سامرا رسیدم بعد از زیارت حرم عسکرین علیه السلام عازم سرداب شدم و صبر کردم تا اواخر وقت فرا رسید، وقتی آنجا کاملاً خالی شد، تقریباً آخرین نفر من بودم که هنگام خارج شدن از آنجا نامه ورام را در همان محلی که خودشان سفارش کرده بودند قرار دادم و سپس بیرون آمدم؛ صبح تقریباً جلوتر از همه خودم را به آنجا رساندم، ولی اثری از نامه نبود!!

بعد از چند روز وقتی به کاظمین برگشتم، سراغ ورام را از آشنایان گرفتم. آنها گفتند: او به حله برگشت. از آن تاریخ مدتی نگذشته بود که سفر حله پیش آمد، در آنجا وقتی به ملاقات ورام رفتم، او به من گفت: حاجتی را که در آن عریضه به محضر مبارک حضرت بقیه الله الاعظم علیه السلام نوشته و درخواست برآورده شدنش را نموده بودم، به عنایت آن حضرت، همان وقت برآورده شد و در نتیجه زودتر برگشتم. (۱)

۵- حکایت ابراهیم شیرازی

از آقا میرزا ابراهیم شیرازی حائری نقل می‌کنند که ایشان گفته‌اند: وقتی در شیراز بودم، حاجت‌هایی پیدا کردم که فکرم را به خود مشغول می‌ساختند، هر چه فکر کردم، راه عادی و معمولی برای برآورده شدن آنها به ذهنم نرسید، در نتیجه تصمیم گرفتم تا عریضه‌ای به امام زمان علیه السلام بنویسم. به این منظور عریضه‌ای را نوشتم و در آن همه درخواست‌هایم را مطرح نمودم که از جمله آنها درخواست توفیق رفتن به کربلا و زیارت مرقد مطهر ابا عبد الله ص بود. یک روز نزدیک غروب از شهر خارج شدم و عریضه را با آداب خاصی که دارد بعد از صدا زدن «حسین بن روح» در استخری انداختم و سریع به شهر برگشتم.

صبح برای درس که خدمت استاد رسیدم، بعد از جمع شدن همه شاگردان، یک مرتبه سیّدی که لباس خدام حرم ابا عبد الله علیه السلام را در تن داشت به مجلس درس وارد شد و پس از سلام، نزد شیخ نشست. از آنجا که او اولین بار بود که در مجلس حاضر می‌شد، توجه دیگران به او جلب شده بود. وقتی تعارفات معمولی به پایان رسید، رو به من کرد و مرا به اسم صدا زد و گفت: فلانی «انّ رقتک قد سلّمت الی مولانا صاحب الزمان علیه السلام» نامه تو به محضر مبارک امام زمان علیه السلام رسید.

بعد جریان را این‌گونه تعریف کرد که شب در خواب دیدم حضرت سلمان رضی الله عنه با جماعتی ایستاده‌اند و تعدادی نامه در خدمت ایشان است که آنها را به افراد می‌دهد. وقتی حضرت سلمان مرا دید،

صدایم زد و فرمود: پیش فلانی برو و به او بگو این نامه تو است. و بعد آن را به من نشان داد. دیدم مهر امام زمان علیه السلام بر آن نامه خورده است. از آنجا که همدرس های من از هیچ چیز خبر نداشتند به همدیگر و به من نگاه کردند تا قضیه را به آنها بگویم. بعد من قضیه نامه نوشتن به محضر حضرت صاحب الزمان علیه السلام را گفتم و اضافه کردم که من در این باره نه با کسی حرف زده ام و نه کسی مرا در موقع انجام این کار دیده است. نمی دانم این آقا کیست و چگونه از این مسأله خبر دارد!

دوستان همه گفتند: این خواب حکایت از عنایت و توجه آقا نسبت به خواسته های تو دارد و حتماً آنها به زودی بر آورده می شوند. بعد که مجلس درس تمام شد، نه کسی آن آقا را دید و نه تا به حال او را در شهر کسی دیده بود، خلاصه هیچ کس او را نمی شناخت و از آن به بعد هم کسی دیگر او را ندید.

از این واقعه چندی نگذشته بود که همه درخواست های من بر آورده شدند و حتی در همان ایام، مقدمات سفر به کربلا به طور ناگهانی فراهم شد که از آن زمان تا کنون در کربلا ساکن هستم. (۱)

۶- حکایت آیه الله العظمی گلپایگانی رحمته الله علیه

افراد زیادی از اعضای دفتر و خانواده و همین طور علمای حوزه علمیه قم در زمینه عریضه نویسی حضرت آیه الله العظمی

گلپایگانی رضی الله عنه حکایت‌هایی را نقل کرده‌اند که از جمله آنها حکایتی است که حجة الاسلام و المسلمین آقای ابطحی نقل می‌کند:

در آخرین روزهای جنگ تحمیلی (عراق علیه ایران) که موشک زدن و بمباران دشمن شدت پیدا کرده بود و مردم به اطراف و روستاها پناه می‌بردند، حضرت آیه الله گلپایگانی از شنیدن وقایع و مشکلات شدیدی که برای مردم پیش آمده بود بسیار ناراحت بودند، لذا از روی علاقه و اعتقادی که به مسجد مقدس جمکران داشتند، با جمعی از علما و بزرگان به آن مسجد مشرف شدند تا ضمن عرض ادب به ساحت مقدس آقا امام زمان علیه السلام دعای توسلی برای رفع این گرفتاریها بنمایند.

حقیر هم این افتخار را داشتم که همراه ایشان باشم. معظّم له عریضه‌ای را قبلاً نوشته بودند و آن را به بنده دادند که طبق دستورشان در میان مقداری گِل بگذارم و بعد از دعای مخصوص، خطاب به جناب حسین بن روح در آب بیندازم. در حالی که خود آیه الله العظمی گلپایگانی رضی الله عنه و جمعی از علما حضور داشتند، در یک فضای معنوی در حالی که اغلب آنها گریه می‌کردند و از امام علیه السلام درخواست می‌کردند تا حاجت آقا را هرچه زودتر برآورده نماید، عریضه را در آب انداختیم.

فردای همان روز یکی از علمای صالح و باتقوای شناخته شده به منزل ما آمدند و فرمودند: من دیشب خوابی دیدم ولی معنی آن را هرچه فکر کردم نفهمیدم، به همین خاطر تصمیم گرفتم آن را با شما

در میان بگذارم و اگر چیزی به نظرتان رسید بفرمایید.

وی گفت: در عالم رؤیا دیدم شخصی فرمود: به آقا بگویید جواب شما را حضرت سه روز دیگر می دهند. این در حالی بود که ایشان از مسأله عریضه نویسی آیه الله العظمی گلپایگانی اصلاً خبری نداشتند. من به محض شنیدن این مطلب از خوشحالی به گریه افتادم، با خود گفتم: همانطور که حضرت آیه الله بر من منت نهادند که عریضه را به آب بیندازم، همین طور حضرت صاحب الزمان علیه السلام این عنایت را به من دارند که این مؤمن صالح را پیش من بفرستند تا جواب هم نخست به من داده شود و من آن را به آیه الله العظمی گلپایگانی برسانم.

بعد از آن که جریان خواب آن عالم بزرگوار را به آیه الله گلپایگانی عرض کردم، منتظر شدیم تا ببینیم سه روز دیگر چه خبری می شود، درست روز سوّم بود که از طرف عراق اعلام آتش بس یک طرفه شد و شعله های جنگ تحمیلی که ناخواسته توسط استکبار جهانی بر مردم ایران اسلامی تحمیل شده بود با پیروزی ملت بزرگ ایران رو به خاموشی نهاد.

۷- حکایت شیخ صدوق رحمته الله

شیخ طوسی رحمته الله و دیگران روایت کرده اند که محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه - که قبر شریف در شهر ری است - نقل می کند که محمد بن علی ابن اسود به من حکایت کرد: روزی پدرت (مرحوم علی بن الحسین بن موسی بن بابویه) بعد از درگذشت محمد

بن عثمان عمری رضی الله عنه - دومین نائب خاص امام زمان علیه السلام - عریضه‌ای به خدمت امام علیه السلام نوشت و آن را به حسین بن روح سومین نائب خاص امام عصر علیه السلام داد تا آن را به محضر مبارک حضرت بقیة الله علیه السلام برساند. در آن عریضه از حضرت درخواست کرده بود که از خداوند متعال بخواهند تا برای او فرزندی فقیه عطا نماید - گویا علی بن الحسین چند سال بعد از ازدواج بچه‌دار نمی‌شد - پدرت نقل می‌کرد: سه روز بعد، حسین بن روح به من فرمود:

حضرت امام زمان علیه السلام دعا فرمودند، شما از همسر فعلی‌ات که دختر عمویت هست بچه‌دار نخواهی شد، بلکه به زودی با یک کنیز دیلمی ازدواج می‌کنی که دو فرزند فقیه و عالم از او نصیب تو خواهد شد.

عین عبارت امام علیه السلام در جواب نامه علی بن حسین چنین ذکر شده است:

«... قد دعونا الله لك بذلك وسترزق ولدین ذکرین خیرین»^(۱)

«ما در این باره به درگاه خداوند دعا نمودیم، به زودی خداوند دو فرزند پسر اهل خیر به تو عنایت خواهد فرمود.»

مدتی از این واقعه نگذشت که خداوند دو پسر به علی بن حسین عطا نمود، - یکی از آنها محمد است که آثار بسیار ارزشمندی از وی به جای مانده که از جمله آنهاست کتاب «کمال الدین و تمام النعمة»

۱ - مجالس المؤمنین، قاضی نور الله شوشتری، ج ۱، ص ۴۵۳.

در دو جلد، که مجموعه مباحث این کتاب به معارف امام زمان علیه السلام اختصاص دارد. مؤلف آن را با هدف تبیین ابعاد مختلف مسأله مهدویت و پاسخ به شبهات مخالفین و معاندین به دستور خود حضرت صاحب الزمان علیه السلام به نگارش در آورده ^(۱) است و اثر دیگر

۱ - در مقدمه کمال الدین مرحوم شیخ صدوق در این باره چنین می نویسد: چیزی که مرا به تألیف این کتاب واداشت، این بود که چون به خواسته و مراد خودم که زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام بود رسیدم، بعد به نیشابور آمدم و در آنجا اقامت کردم، متوجه شدم که اکثر کسانی که به نزد من آمد و رفت می کنند، راجع به جریان غیبت امام زمان علیه السلام شبهات و سوالاتی در ذهن دارند، لذا در صدد برآمدن تا با استفاده از اخبار و روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام به پرسشها و شبهات آنها پاسخ دهم. بعد از مدتی با مرد بزرگی از اهل فضل و خرد بنام شیخ نجم الدین محمد بن الحسن که از شهر بخارا به قم آمده بود آشنا شدم که وی نیز در این زمینه اشکالاتی را مطرح می کرد که من به ایشان نیز در اثبات وجود امام زمان علیه السلام مطالبی را از روایات حضرات معصومین علیهم السلام بیان کردم.

وقتی شبهات او در این زمینه برطرف شد و اطمینان قلبی پیدا کرد، از من درخواست نمود تا در این باره کتابی را به نگارش در آورم. به وی وعده دادم که در آینده چنین کاری را انجام دهم. مدتی از این جریان گذشته بود که یک روز در خواب دیدم که در مکه هستم و برگرد بیت الله الحرام طواف می کنم در دور هفتم به نزدیک حجر الاسود آمدم و پس از استلام حجر (دست زدن و بوسیدن آن) گفتم:

«امانتی ادیتها و میثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاة».

امانت خود را ادا کرده و عهد و پیمانم را مواظبت نمودم تا به وفاداری من شهادت و گواهی دهی. در این هنگام مولایم حضرت امام زمان علیه السلام را دیدم که برابر در خانه کعبه للهم

این فقیه بزرگوار کتاب بسیار ارزشمند فقهی «من لایحضره الفقیه» است که یکی از کتب اربعه شیعیان به حساب می آید و پسر دوم ایشان حسین نام دارد که محدثین بسیار زیادی از نسل او بوجود آمدند. در ادامه محمد بن علی اسود می گوید: من راجع به خودم نیز از آن حضرت این مسئلت را داشتم تا خداوند به برکت دعای آن حضرت پسری برای من روزی فرماید، که بنا به مصالحی درخواست من اجابت نشد.

بعد شیخ صدوق نقل می کنند: محمد بن علی اسود هنگامی که می دید من به مجلس استادمان ابن ولید رضی الله عنه رفت و آمد می کنم و رغبت بیشتری به علم و کتب علمی دارم، می فرمود: جای شگفتی نیست که تو چنین رغبت و شوقی در علم داری، چرا که تو به دعای امام

استاده اند، خودم را به آن حضرت رساندم و سلام عرض کردم، حضرت به من فرمودند:

«لِمَ لَا تَصْنَفُ كِتَابًا فِي الْغَيْبَةِ حَتَّى تَكْفِيَ مَا قَدْ هَمَّكَ؟».

چرا درباره غیبت، کتابی تألیف نمی کنی تا اندوه دلت را برطرف سازی؟

عرض کردم: یا بن رسول الله درباره غیبت چیزهایی نوشته ام. حضرت فرمودند: منظورم این است که یک کتابی را در زمینه غیبت بنویسی و در آن به غیبت های پیامبران هم اشاره کنی. این را فرمودند و سپس تشریف بردند. من در این حال سراسیمه از خواب بیدار شدم و تا صبح به دعا و تضرع مشغول گشتم، وقتی صبح شد ضمن توکل به خدا واستعانت از حضرت بقیة الله الاعظم علیه السلام شروع به تألیف این کتاب نمودم. (کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲ - ۴).

زمان علیه السلام به دنیا آمده‌ای. (۱)

همین طور محقق شوشتری نقل می‌کند که شیخ صدوق همواره می‌فرمود: من به دعای صاحب الامر متولد شده‌ام، و به این موضوع افتخار می‌کرد.

در اینجا مناسب است به نکته دیگری در زمینه منزلت پدر شیخ صدوق علیه السلام در نزد امام یازدهم علیه السلام اشاره نمائیم: نقل شده است که حضرت عسکری علیه السلام نامه‌ای به علی بن الحسین نوشتند و در آن نامه با این عبارت به ایشان دعا کردند:

«... وجعل من صلیک اولاداً صالحین...»

خداوند از نسل تو فرزندان شایسته‌ای قرار دهد.

بر این اساس می‌توان گفت: تولد فرزندان علی بن الحسین به برکت دعای دو امام یعنی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و حضرت بقیه الله الاعظم علیه السلام انجام یافته است.

۸- حکایت ابوالعباس کشمردی

(۲) از محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب شیبانی در کتاب مصباح الزائر نقل شده است که روزی به همراه استادش ابو علی محمد بن همام بن سهیل کاتب، جهت دیدار با ابوالعباس به منزل ایشان رفته بودیم، در اثنای صحبت استادش ابو علی کاتب از ابوالعباس درخواست نمود تا

۱- اکمال الدین، ص ۵۰۲.

جریان نجات از اسارت خود را که به برکت عریضه نویسی به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رخ داده بود برای ما تعریف کند.

ابوالعباس در پاسخ به این درخواست چنین گفت: من و ابوالهیجا ابن حمدان جزو کسانی بودیم که در دست نیروهای ابوطاهر سلیمان بن حسن اسیر شدیم، ولی ابوطاهر دوست من ابوهیجاء را خیلی اکرام می کرد، او را در مجالس خود شرکت می داد و به او احترام فوق العاده ای قائل می شد؛ لذا هر وقت ابوطاهر جلسه ای داشت ابوالهیجا هم در آن شرکت می کرد و در ضمن پس از بازگشت از این مجالس، ما را از اوضاع بیرون و اتفاقات آن با خبر می ساخت. یک روز من به ابوالهیجا گفتم: حالا که ابوطاهر به شما این قدر ارادت دارد، در یک موقعیت مناسبی وضع مرا هم برای او تعریف کن، شاید بتوانی زمینه نجات مرا از زندان و اسارت فراهم آوری. ابوالهیجا گفت: این کار را همین امشب انجام خواهم داد.

همان شب ابوالهیجا طبق معمول به مهمانی ابوطاهر رفت. من منتظر ماندم تا او برگردد، اما وقتی ابوالهیجا برگشت، برخلاف همیشه بدون آنکه سری به من بزند، به طرف زندان خود رفت. این رفتار ابوالهیجا مرا نگران ساخت، به همین خاطر تصمیم گرفتم تا پیش او بروم و جریان را بپرسم، همینکه به نزد او رسیدم، تا چشمش به من افتاد، شروع کرد به گریه کردن، در همان حال گریه به من گفت: ابوالعباس به خدا قسم آرزو می کنم، ای کاش مریض می شدم و توانائی مطرح کردن مسأله آزادی تو را از ابوطاهر پیدا نمی کردم!

گفتم: چرا؟ مگر چه شده است؟!

او گفت: وقتی وضع تو را با ابو طاهر در میان گذاشتم، ناگهان به شدت عصبانی شد و قسم خورد که فردا صبح زود گردن تو را خواهد زد.

من از شنیدن این خبر به شدت ناراحت شدم، و نمی دانستم که در این شرایط باید چه کنم.

ابوالهیجا وقتی حال مرا دگرگون دید، گفت: ابوالعباس! بخدا قسم هرچه از دستم بر می آمد، تلاش کردم تا ابوطاهر را از این تصمیم منصرف کنم ولی او هیچ گونه نرمشی از خود نشان نداد و هر قدر که من التماس می کردم، او بیشتر ناراحت می شد و بیشتر تهدید می کرد. از آنجا که ابوالهیجا فرد دیندار و مخلص و معتقد به ولایت بود، در ادامه به من گفت: برادرم ابوالعباس! من به هیچ وجه نمی خواستم از این پیشامد، تو را باخبر سازم، ولی باخود گفتم: شاید یک وصیت مهم شرعی و یا درخواست واجبی داشته باشی، این بود که برخلاف خواست قلبی ام، این مسأله را به تو گفتم. با این همه به خدا توکل کن و محمد و آل محمد علیهم السلام را واسطه قرار بده و حلّ این مشکل را از پروردگار عالم به احترام این بزرگواران درخواست کن.

بعد ابوالعباس گفت: به این ترتیب در حالی که از زندگی خودم مأیوس شده بودم از ابوالهیجا خدا حافظی کرده و به زندان خودم برگشتم. ابتدا غسل کرده، سپس لباسی را به عنوان کفن پوشیدم و سپس رو به قبله نشسته، شروع به خواندن نماز و دعا و مناجات کردم

و در ادامه پس از استغفار بدرگاه خداوند متعال تمام ائمه معصومین علیهم السلام را واسطه قرار دادم و بیش از همه به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام متوسل گشتم و از آن حضرت درخواست کردم تا این مشکل را برطرف سازد. نیمه شب شد و وقت نماز شب فرا رسید، در این لحظات که من هنوز با امیرالمؤمنین علیه السلام مناجات می کردم، ناگهان در یک حالی که تقریباً نه خواب بودم نه بیدار حضرت علی علیه السلام را دیدم و آن حضرت به من فرمودند:

ای پسر کשמرد! چه شده است که تو را در این حال ناراحتی و پریشانی می بینیم؟

برای آن حضرت، جریان را تعریف کردم، در پاسخ به من فرمودند:

ناراحت نباش خداوند مشکل تو را برطرف می سازد، عریضه ای را به این ترتیب که می گویم بنویس:

بسم الله الرحمن الرحيم

«من العبد الذليل - بعد اسم خودت را می نویسی - الى المولى الجليل الذي لا إله إلا هو الحي القيوم وسلام على آل يس، ومحمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين وعلي ومحمد وجعفر وموسى وعلي ومحمد وعلي والحسن وحجتك يارب على خلقك، اللهم إني لمسلم وإني أشهد أنك الله الهى، وإله الأولين والآخرين لا إله غيرك وأتوجه إليك بحق هذه الأسماء التي إذا دُعيت بها أُجبت وإذا سُئلت بها أعطيت لما صليت

عليهم وهونت عليّ خروجي وكنت لي قبل ذلك عياداً ومجيراً
 ممن أراد أن يفرط عليّ أو يظني»

سپس سوره «یس» را قرائت کن و آنگاه هر حاجتی که داری، از خداوند متعال بخواه که انشاء الله خداوند آن را برآورده می‌سازد و غصه‌های تو را برطرف می‌نماید.

سپس مولایم علی علیه السلام به من فرمود: عریضه خود را میان مقداری گل پاک بگذار و آن را در دریا بینداز. عرض کردم: مولای من در شرائطی که من قرار دارم به دریا دسترسی ندارم، حضرت فرمودند: در این صورت آن را در چاه آب یا آب جاری بینداز.

در ادامه ابوالعباس گفت: در این لحظه از خواب بیدار شدم و همان دستورات حضرت امیر علیه السلام را انجام دادم، با این همه آن اضطراب و دل‌نگرانی باز باقی بود، تا اینکه صبح شد و آفتاب طلوع کرد، مأموران به سراغ من آمدند تا مرا نزد ابوطاهر ببرند. من یقین کردم که آنها مرا برای اجرای فرمان ابوطاهر یعنی کشتن می‌برند، لحظاتی بعد مرا وارد مجلس ابوطاهر کردند. وقتی نگاه کردم، دیدم ابوطاهر در بالای مجلس و رجال مملکتی و از جمله ابوالهیجا در اطراف او نشسته‌اند؛ در حالی که از دیدن این صحنه تعجب کرده بودم، وقتی چشم ابوطاهر به من افتاد، مرا به نزد خود فراخواند و همینکه به نزدیک تخت او رسیدم، به من دستور داد تا بنشینم. آنگاه رو به من کرد و گفت: ما قصد داشتیم با تو همان گونه رفتار کنیم که خودت شنیده‌ای، ولی از این تصمیم منصرف گشتیم و اکنون شما مختار

هستید که یا پیش ما بمانی و یا به نزد خانواده‌ات برگردی.
عرض کردم: در خدمت شما بودن مایه افتخار است، امّا مادر
پیری دارم که رسیدگی به او بر عهده من است.

ابو طاهر گفت: هر کاری را که خودت صلاح می‌دانی انجام بده.
وقتی از مجلس او خارج شدم، ناگهان مرا صدا زد، وقتی برگشتم
به من گفت: چه نسبتی با علی بن ابی طالب علیه السلام داری؟!
عرض کردم: نسبت خانوادگی ندارم، ولی از دوستان و پیروان
آن حضرت هستم.

ابو طاهر گفت: به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام چنگ بزن و هرگز از
آن جدا مشو. آن بزرگوار به ما دستور فرمودند: که تو را آزاد نمایم و ما
هم هرگز نمی‌توانیم از دستور و فرامین آن حضرت سرپیچی کنیم.
سپس ابو طاهر مرا با نیکی و احسان به همراه تعدادی از سربازان
خود به طرف وطنم رهسپار ساخت و بدین ترتیب به برکت توجهات
خاصّ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از خطر حتمی مرگ نجات پیدا کردم. (۱)

۹- حکایت ابو عثمان سعید بن بندقی

فردی به نام ابوالفضل می‌گوید: در سال (۳۲۳) هجری در شهر
نصیبین (۲) در مجلس ابووائل داود بن حمدان حکایت عریضه نویسی

۱- اقتباس از بحار الانوار، ج ۹، ص ۲۳۱ تا ۲۳۴. / ۹۴ / ۲۳ - ۲۶

۲- نصیبین نام شهری بوده است در بین النهرین، سر راه موصل به شام که
فاصله آن تا موصل شش روز راه بوده است. فرهنگ معین، ج ۶.

ابوالعباس بن کشمرد را برای دیگران تعریف می‌کردم، در آن مجلس فردی بود که او را ابوعثمان سعید بندقی شاعر می‌نامیدند، وقتی من حکایت ابوالعباس را برای حاضران نقل کردم ابوعثمان گفت:

در همان سالی که ابوالعباس بن کشمرد را اسیر کردند، من هم به حج رفته بودم، از قضا گروهی از حجّاج را هم در همان سال اسیر کردند که از جمله آنها خود من بودم. ما را به همان زندانی که ابوالعباس در آن حبس بود، بردند. حبس و زندان ما بسیار طول کشید، من چون می‌توانستم شعر بگویم قصیده‌ای در مدح ابوطاهر سرودم و آن را به ابوالهیجا رساندم تا به ابوطاهر نشان دهد، بلکه موجبات آزادی یا راحتی من فراهم شود.

وقتی ابوالهیجا آن شعر را برای ابوطاهر خوانده بود، از آن تاریخ به بعد مرا بیشتر مراعات می‌کردند و حتی اجازه بیرون رفتن از زندان هم برای انجام بعضی از کارها به من می‌دادند.

در آن مدّت طولانی که در زندان بودم، با ابوالعباس کشمرد هم آشنا شده بودم و با همدیگر نشست و برخاست داشتیم. یک روز صبح قبل از طلوع آفتاب ابوالعباس کسی را به دنبال من فرستاده بود تا پیش او بروم، وقتی به حضورش رسیدم به من گفت: برای من کاری پیش آمده است که فقط از تو بر می‌آید. گفتم: آن کار چیست؟ گفت: من عریضه‌ای نوشته‌ام که باید این را در فلان جا به آب بیندازی، چون مأموران فقط به تو اجازه خارج شدن از زندان را می‌دهند، پس لطف کن این کار را برایم انجام بدهید.

من عریضه را از ابوالعباس گرفتم و به محلی که گفته بود رفتم، ولی قبل از آنکه طبق دستور او، سوره یس را بخوانیم و عریضه را در آب بیندازم، آن را باز کردم تا از مضمون آن با خبر شوم. وقتی آن را خواندم من هم در صدد برآمدن تا برای خودم هم یک عریضه‌ای بنویسم، اما کاغذ و قلمی پیدا نکردم و تنها کاری که به فکر رسید این بود که یک تکه چوبی را از زمین برداشته و در آب زدم و با رطوبت آن در کف دستم عریضه‌ای را نوشتم، آن‌گاه سوره یس را قرائت کردم، سپس کف دستم را که در آن عریضه‌ام را نوشته بودم، با آب شستم و سپس عریضه ابوالعباس را به صورت اولش پیچیده و در گل نهادم و پس از خواندن سوره یس، در آب انداختم و از آنجا به زندان برگشتم. وقتی به زندان رسیدم مقداری از طلوع آفتاب گذشته بود، کمی بعد از آن فرستاده‌ای از طرف ابوطاهر به زندان آمد و مرا احضار کرد و من به همراه او پیش ابوطاهر رفتم. وقتی چشم ابوطاهر به من افتاد خطاب به من گفت:

در دلم افتاده است که به تو نیکی کنم، لذا دستور داده‌ام تو را از زندان آزاد کنند، آیا دوست داری نزد خانواده‌ات از طریق دریا برگردی یا مسافرت در خشکی را دوست داری؟

ابوعثمان در ادامه گفت: باخودم گفتم اگر بگویم دوست دارم در خشکی مسافرت کنم، شاید ابوطاهر پس از ساعتی از کار خود پشیمان شود و دستور بازگشت مرا صادر کند، ولی اگر از طریق دریا بروم نمی‌تواند مرا برگرداند، به همین خاطر به ایشان گفتم: سرور من!

سفر دریایی را بیشتر دوست دارم.

ابوطاهر دستور داد تا برای من زاد و توشه‌ای تهیه کردند و از طریق دریا عازم بصره شدم. سه روز بعد از آنکه به بصره رسیدم در مجلسی که علمای زیادی هم در آن حضور داشتند شرکت کرده بودم که ناگهان دیدم یک موکب با جلال و عظمت به طرف بصره می‌آید و چون نزدیک شدند، دیدم این موکب متعلق به ابوالعباس کשמرد است که به همراه گروهی سواره در کمال احترام به بصره وارد می‌شوند و امیر بصره هم به استقبال ایشان از شهر خارج شده است.

وقتی ابوالعباس به محلی که ما در آن بودیم رسید به نزد او رفتم، او وقتی مرا دید، از مرکب خود پیاده شد و روبروی من قرار گرفت، پس از آنکه با دقت و تعجب مرا نگاه کرد گفت: ای جوان! چکار کردی که تو را از زندان آزاد کردند؟!

ابو عثمان می‌گوید: همه آنچه را که اتفاق افتاده بود برای ابوالعباس تعریف کردم.

ابوالعباس در حالی که متأثر شده بود، خطاب به من گفت: من و تو آزاد شده‌های امیرالمؤمنین علیه السلام هستیم.

عرض کردم: آری چنین است که می‌فرمایید.

سپس ابوالعباس به خانه‌ای که از قبل برایش آماده شده بود رهسپار شد و در آنجا فرود آمد. امیر بصره برای او انواع هدایا و لباس‌ها و... فرستاد و با عزت تمام از او پذیرایی کرد.

وقتی چند روزی از این واقعه گذشت، و ابوالعباس کاملاً در محل

خود مستقر شد، کسی را به دنبال من فرستاد و من به خدمت او رسیدم و چند روزی مهمانش بودم، او با نهایت احترام از من پذیرایی کرد.

وقتی ابووائل این حکایت را شنید در حالی که بسیار متعجب شده بود رو به من کرد و گفت: ای ابا مفضل! سخنان ابوعثمان دلالت بر درست بودن حکایتی که از ابوالعباس نقل کردی دارد و جای شگئی در آن نیست.

در ادامه ابو مفضل محمد بن عبدالله بن بهلول بن همام بن مطلب شیبانی اضافه می‌کند: این عریضه (که متن آن در حکایت ابوالعباس ذکر شد) در بین اصحاب ما معروف است و به آن اعتقاد زیادی دارند و در کارهای سخت و مهم به آن عمل می‌کنند و این حکایت را افراد زیادی به طرق مختلفی بیان کرده‌اند که من در اینجا آنچه را که خودم شنیده بودم نقل کردم.^(۱)

۱۰- چند حکایت از آیه الله صافی گلپایگانی (مدظله العالی)

روزی خدمت حضرت آیه الله صافی گلپایگانی در منزلشان به همراه چندتن از دوستان رسیدیم، معظم له در ضمن مطالب مختلفی که بیان فرمودند، جریان چند عریضه را مورد اشاره قرار دادند که در اینجا به نحو اختصار آنها را ذکر می‌کنیم:

۱- صحیفة المبارکة المهدیة، صفحات ۴۰۴ و ۴۰۵.

الف: زمانی پدرم به یک سر درد بسیار سختی مبتلا می شوند، و هر چه معالجه می کنند نتیجه ای حاصل نمی شود، حتی به اقوامی که در تهران ساکن بودند این جریان را می نویسند، آنها هم برای درمان اقداماتی انجام می دهند ولی باز نتیجه ای به دست نمی آید. یک روز به قدری این سردرد شدت پیدا می کند که پدرم را به کلی از کار می اندازد. والده که اهل دعا و توسل بود به ایشان می گویند: شما یک عریضه ای بنویسید و در چاه مسجد بیندازید، بلکه انشاءالله عنایتی بشود و این ناراحتی برطرف گردد. (لازم به ذکر است که درست روبروی منزل ما مسجدی بود که چاهی داشت مردم در گرفتاری ها عریضه می نوشتند و در آن می انداختند).

مرحوم پدرم گفته بودند: من که با این حال نمی توانم چیزی بنویسم، کسی را بگویید این کار را به نیابت از من انجام دهد. مادرم اصرار کرده بودند که باید خودتان بنویسید و خودتان هم ببرید در چاه بیندازید، پدرم با زحمت زیاد این عریضه را نوشته بودند و در آن چاه انداخته بودند، حالا یادم نیست فرمودند: که بعد از انداختن، هنوز به حیاط منزل یا اتاقشان نرسیده بودند که آن سردرد به کلی برطرف شده بود و از آن به بعد هم هیچ وقت دچار سردرد نشدند.

ب: خانمی از عمه زاده های ما در گلپایگان، چند سال پیش مبتلا به یک آپاندیس حادی شده بود. امکانات جراحی در آن وقت زیاد پیشرفته نبود، با این همه دکتری بود به نام دکتر ملکوتی که فرد نسبتاً شجاعی بود، وقتی دید خطر مرگ این خانم را تهدید می کند،

می گوید: من حاضرم ایشان را عمل کنم، انشاءالله که مفید واقع شود. به حمد لله عمل با موفقیت انجام گرفت و خطر مرگ برطرف شد، ولی هر چه کردند تا محل زخم التیام پیدا کند، نتیجه‌ای نبخشید. تا اینکه روزی برای ما که در قم ساکن بودیم، نامه‌ای نوشتند و درخواست کردند که جهت شفای آن خانم عریضه‌ای بنویسیم و به ضریح مقدّس حضرت معصومه علیها السلام بیندازیم.

بدنبال آن درخواست ما هم عریضه‌ای نوشتیم و طبق آداب خاصی که دارد در ضریح حضرت معصومه علیها السلام انداختیم. بعد از این جریان، یک شب درد زخم آن خانم زیاد می‌شود و در اثر فشار درد به بیچه‌هایش می‌گوید:

چرا شما به دکتر گفتید که مرا عمل کند؟ می‌گذاشتید با همان درد می‌مردم و راحت می‌شدم!

در نیمه‌های شب، حدود ساعت دو، اهل خانه می‌بینند: از آن اتاقی که مریض در آنجا استراحت می‌کند سر و صدایی می‌آید، خیال می‌کنند که باز درد زخم شدّت پیدا کرده است و این سر و صداها به خاطر آن است. وقتی وارد اتاق می‌شوند با صحنه عجیبی روبرو می‌شوند، آن خانم به آنها می‌گوید: زخم بدن من به کلی التیام پیدا کرده است. آنها هم وقتی نگاه می‌کنند، می‌بینند اصلاً اثری از زخم نیست!! بعد، از او می‌پرسند چه شد؟

می‌گوید: درد زخم من کمی تخفیف پیدا کرد، خوابم برد و ناگهان در عالم خواب، دیدم در قم، منزل حضرت آیه الله گلپایگانی هستم،

- این خانم دختر پسر خاله مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی هستند - وقتی آقای گلپایگانی مرا در حال ناراحتی دیدند پرسیدند: چرا ناراحت هستید؟ عرض کردم: آقا! مگر آقای صافی به شما نگفته‌اند من از وقتی که عمل کرده‌ام، زخم جای عملم التیام پیدا نمی‌کند و به شدت مرا ناراحت کرده است؟ آقای گلپایگانی هم دست خود را به محل زخم گذاشته، بلا فاصله آن زخم خوب می‌شود.

بعد که حساب کردیم دیدیم جریان بر طرف شدن ناراحتی او به فاصله چند روز بعد از انداختن عریضه به ضریح مقدس حضرت معصومه علیها السلام واقع شده بود.

چ: همانطور که گفتم: خانواده ما به دعا و توسل بسیار مقید و معتقد بودند و در پیشامدها از این امور بیشتر بهره می‌بردند. یک وقتی والدهام سخت مریض شدند و در آن موقع ما به قم آمده و در قم سکونت داشتیم. روزی نامه‌ای از پدرم برای من رسید، در آن نوشته بودند: که والدهات می‌گویند شما یک عریضه برای ایشان بنویسید و آن را به عتبات بفرستید تا در ضریح حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام بیندازند انشاء الله آقا عنایتی کنند و این مریضی برطرف شود.

من در نجف آشنایی داشتم، عریضه‌ای را نوشتم و برای او فرستادم تا در موقع سفر به کربلا آن را در مرقد امام حسین علیه السلام بیندازد. چند وقتی از این جریان گذشته بود که از آن آقا نامه‌ای برایم آمد که در آن نوشته بود: فلانی ما در راه کربلا عریضه شما را گم کردیم، انشاء الله

به دست صاحب اصلی اش می رسد و شما هم به خواسته و هدفی که دارید نائل می شوید.

دو یا سه ماه بعد از آن، در حالی که هنوز والده مریض بودند، روزی من قرآنی را که همان دوستم از نجف برایم فرستاده بود برداشتم تا به مطلبی در آن نگاه کنم، وقتی آن را باز کردم دیدم کاغذی در لای آن هست، وقتی به آن کاغذ نگاه کردم دیدم: این همان عریضه‌ای است که من آن را به نجف فرستاده بودم. ناگهان گویی الهامی به من شد به این مطلب منتقل شدم که این پیشامد معنایش آن است که: والده ما از این مریضی صحت پیدا نمی کنند و این نشان ردّ عریضه ما است. از قضا همانطور شد و مرحوم والدهام چند وقت بعد با همان بیماری به رحمت خدا رفتند.

سوالات و شبهات عریضه نویسی

همانگونه که درباره سایر احکام و مقررات اسلامی در طول تاریخ با انگیزه‌های مختلف سوالات و شبهاتی مطرح شده است، در زمینه عریضه نویسی نیز پرسش و ایرادات زیادی به چشم می‌خورد. در این قسمت که بخش پایانی این نوشته است به مباحثی پرداخته می‌شود که هر یک از آنها به منزله تکمیل کننده قسمت‌های قبلی یا پاسخی برای بعضی از شبهات و یا سوالاتی که درباره عریضه نویسی مطرح شده محسوب می‌گردد.

۱- در مباحث قبلی اشاره شد که عریضه نویسی شیوه‌ای از توسل است که در موقعیت‌های خاص، اهل بیت علیهم‌السلام بر تمسک به آنها : سفارش کرده‌اند بنابر این همانند دعا و نیایش نتیجه بخشی آن مشروط به رعایت بعضی از امور است که از آنها به عنوان شرایط تأثیر عریضه نویسی می‌توان یاد کرد. بدیهی است که عدم توجه به آنها از فراهم شدن زمینه تأثیر توسل و تحقق امر در خواست شده، جلوگیری به عمل می‌آورد. به یک اعتبار این شرایط به دو دسته تقسیم می‌شوند:

الف) شرایط نویسنده عریضه: بعد از معرفت به خدا و سلطنت مطلقه او و همینطور ایمان به منزلت اهل بیت علیهم السلام که وسائط فیض الهی اند ضرورت دارد که نویسنده عریضه این شرایط را در خود احراز کند.

۱- توبه لز گناهان: امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که آن حضرت فرمودند: بهترین دعا استغفار و طلب آمرزش گناهان است. مرحوم علامه مجلسی در شرح این روایت مطالب زیادی بیان کرده و از جمله می نویسد: چون استغفار وسیله بر طرف شدن گناهان است و گناهان بزرگترین پرده و حجاب های مستجاب شدن دعاها هستند. (۱)

امام باقر علیه السلام در این باره می فرمایند: گاهی بنده از خدا درخواستی می کند و شرایط هم برای بر آورده شدن حاجت او کاملاً مهیاست ولی خداوند تبارک و تعالی به ملائکه دستور می دهد که مانع بر آورده شدن درخواست او شوند و آن گاه در تبیین علت این کار می فرماید: «بنده با مرتکب شدن گناه، خود را در معرض سخط من قرار داده است سزاوار است که او را از بر آورده شدن درخواستش محروم سازیم». (۲)

بنابر این یکی از شرایط پذیرفته شدن درخواست ها توبه و پرهیز از

۱- کافی، کتاب الدعاء، باب الاستغفار، ج ۴، ص ۲۲۵ و ۲۲۶ (مترجم).

۲- اصول کافی، ج ۳، ص ۳۷۳.

گناهان است. فرد آلوده به گناه مادامی که دست از گناه بر نداشته است نباید توقع داشته باشد که اگر عریضه‌ای به یکی از معصومین علیهم‌السلام می‌نویسد در خواستش بر آورده شود.

۲ - عدم ترک عمل: هرگز عریضه نوشتن جای عمل انسان را

نمی‌گیرد، لذا فرد بعد از نوشتن در خواستش اگر متوجه وجود زمینه‌های عملی برای بر آورده شدن خواسته خودش شد باید آنها را دنبال کند، چرا که به فرموده امام صادق علیه‌السلام:

«الداعی بلا عمل كالزّامی بلا وتر»

«دعاکننده‌ای که پایبند عمل نیست همانند تیر اندازی است

که وسیله تیر اندازی (کمان) را در اختیار ندارد». (۱)

۳ - هماهنگی خواسته با دل انسان: اگر انسان در ضمن عریضه خود

وانمود می‌کند که هیچ راهی برای بر آورده شدن خواسته‌اش جز عنایت خاصّ خدای متعال و توجه ائمه اطهار علیهم‌السلام ندارد واقعاً چنین باشد؛ یعنی در حالتی اقدام به نوشتن عریضه کند که مضطر باشد و هیچ امیدی به راه‌های عادی و اسباب معمولی نداشته باشد. روایت شده است که خداوند متعال به حضرت عیسی بن مریم علیه‌السلام چنین وحی فرستاد:

ای عیسی! وقتی می‌خواهی دعا کنی همانند کسی که در حال

غرق شدن هست و فریاد رسی ندارد دعا کن، امیدت فقط

به من باشد، در چنین حالی دعا کردن از تو و اجابت نمودن از من نیکوست. (۱)

۴ - **اطمینان به قبولی درخواست:** حسن ظن بنده به پروردگار عالم و اهل بیت عصمت علیهم السلام به گونه‌ای باشد که جزم داشته باشد که خواسته او اجابت می‌شود. حضرت صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«وقتی دعا می‌کنی و از خداوند حاجتی را درخواست می‌نمایی باید چنان گمان کنی که حاجت تو پشت در است و منتظر دعای توست، همین که دعای تو تمام شد آن را به تو اعطا می‌کنند.» (۲)

و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که آن حضرت فرمودند:

خدا را در حالی که یقین به اجابت او دارید بخوانید. (۳)

علاوه بر موارد مذکور حضور قلب، طهارت انسان در حال نگارش عریضه، خضوع و تذلل، مداومت و اصرار و تکرار بر خواسته و مطلوب، اگر عریضه‌ای را یکبار نوشت حاجتش بر آورده نشد ناامید نشود و بار دوم بنویسد و... در نظر داشتن اوقات و اماکن مناسب و مخصوصاً رعایت ادب مع الله و ولی الله در اجابت خواسته انسان بسیار مؤثرند.

۱ - وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۱۷۴، ح ۸۹۵۸.

۲ - اصول کافی، ج ۳، باب الاقبال بالدعاء.

۳ - وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۱۰۵، ح ۸۷۰۲.

ب) شرایط حاجت مورد نظر: باید توجه داشت که همه درخواستهای انسان صلاحیت برآورده شدن را ندارند بلکه خواسته فرد حداقل باید دارای دو شرط باشد تا بتوان امیدوار به برآورده شدن آن بود. اولاً: درخواست نویسنده عریضه مخالف سنت‌های جاریه الهی و اراده تکوینی خداوند نباشد، به عبارت دیگر چیزی را درخواست کند که با نظام حاکم بر عالم و قوانین آن هماهنگ باشد به عنوان مثال مطلوب او جمع بین نقیضین نباشد نظیر اینکه درخواست کند هم باران بیارد هم نیارد.

یا مثلاً فردی در خواست کند که خدایا مرا به خلق خودت نیازمند نکن؛ در حالیکه مشیت خدا بر این تعلق گرفته است که نیازهای بندگان او به کمک یکدیگر بر آورده شود.

در حدیث وارد شده است که علی علیه السلام فرمودند:

«روزی در حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین دعا کردم که پروردگارا! مرا محتاج احدی از بندگان مکن. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله این دعا را شنیدند به من فرمودند: یا علی! اینگونه دعا نکن چون هیچ بنده‌ای نیست مگر اینکه به سایر مردم نیازمند است. علی علیه السلام می‌فرمایند: عرض کردم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله پس چگونه دعا کنم؟ حضرت فرمودند: بگو: پروردگارا! مرا محتاج بندگان بد و پست مکن.»^(۱)

ثانیاً: درخواست باید امر حلالی باشد، به بیان دیگر خارج از اراده تشریحیه خداوند نباشد. در اشاره به این حقیقت علی بن ابیطالب علیه السلام می فرمایند:

«لا تسأل... ما لا یحلُّ»

«از خداوند عالم چیزی را که حلال نیست درخواست مکن.»^(۱)

چون چنین درخواستی با اساس تعالیم الهی در تعارض است بخاطر اینکه هر یک اوامر و نواهی الهی ریشه در یک سلسله مصالحی دارد که تأمین کننده سعادت و کمال انسانند. اگر اجازه برآورده شدن خلاف این احکام و مقررات داده شود در حقیقت زمینه تحقق کمال انسانی از بین می رود و...

چند تذکر:

۱- توجه به این نکته نیز لازم است که اگر کسی تمام آداب و شرایط توسل را در موقع نگارش عریضه به جای آورد اما به حسب ظاهر در خواستش بر آورده نشد نباید تصور کند که درخواست او رد شده است، چه بسا خداوند دوست دارد بنده اش باز به او مراجعه کند، پس بدون آنکه ناامید شود دوباره حاجت خود را از خدا طلب کند. به علاوه بعضی از دعاها سزاوار است که چند سال بعد از درخواست،

اجابت شوند. بنابراین در مواردی شاید وقت استجابت دعا نرسیده است. و گاهی نیز اصل بر آورده شدن حاجت به صلاح فرد نیست لذا خداوند بواسطه لطف و عنایتی که به بنده خود دارد خواسته او را چون به ضرر اوست بر نمی آورد، اما وی را از پاداش معنوی دعا محروم نمی سازد، چون اصل دعا کردن دارای برکاتی است که مؤمن از هیچ طریقی به جز دعا کردن به آن برکات نمی رسد.

در روایتی از امام صادق علیه السلام به مسیر بن عبد العزیز می فرمایند:
 «ای مسیر! دعا کن... گمان مکن که دعا تأثیری ندارد
 همانا در نزد خداوند متعال مقام و منزلتی هست که جز از
 طریق دعا نمی توان به آن دست یافت...»^(۱)

۲- گاهی در نتیجه عادت و انس بیشتر با عالم طبیعت و عدم آگاهی از واقعیت های ماورای طبیعت گمان می شود که تمامی علل و اسباب اداره نظام عالم منحصر در تأثیرات متقابل امور مادی در یکدیگر است، لذا وقتی از ضرورت دعا و توسل و نظایر آن بحث به میان می آید سؤال می شود: مگر دعا چه خاصیتی دارد که از طریق آن بتوان در نظام تکوین و عالم نفوس تصرف کرده و تغییراتی انجام داد؟ حقیقت آن است که طرح این گونه سوالات یا ناشی از عدم اطلاع درست نسبت به حقایق هستی و یا حاکی از عدم آشنایی کافی نسبت به معارف اسلامی است. چرا که اولاً: حقایق عالم هستی منحصر در

۱- کافی، کتاب الدعاء، ج ۴، ص ۲۱۱، ح ۲ (کافی، مترجم)

پدیده‌های مادی محسوس و تأثیرات آنها نمی‌باشد. ثانیاً: اموری چون ذکر توسل و دعا و استغاثه و... نه تنها مخالف سنن الهی نیستند بلکه این امور هم از جمله علل و اسباب مهم معنوی حاکم بر جهان هستند. به عبارت دیگر امور مذکور هم در کنار سایر سنن و اسباب در حفظ و یا ایجاد تغییر در اجزای مختلف نظام هستی مؤثرند.

لذا وقتی به توصیفات موجود در سخنان معصومین علیهم‌السلام در زمینه دعا مراجعه می‌کنیم، به تعبیری نظیر آنچه در ذیل به آنها اشاره می‌شود برخورد می‌کنیم:

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

«الدعاء ترس المؤمن» (۱)

«دعا سپر مؤمن است».

یا در روایتی، امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

«الدعاء أنفذ من السنان الحديد» (۲)

«دعا از نیزه آهنین (در تأثیرگذاری) تیزتر و نافذتر است».

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید:

«الدعاء سلاح المؤمن وعمود الدين و نور السموات و

الارض» (۳)

۱ - اصول کافی، ج ۴، ص ۲۱۴.

۲ - همان.

۳ - همان، ص ۲۱۳.

«دعا سلاح مؤمن و ستون دین و نور آسمانها و زمین است.»

مجموعه چنین روایاتی جایگاه و نقش مهم ذکر و دعاء و میزان تأثیر آن را در نظام هستی مشخص می نمایند.

۳- مطلب دیگری که در زمینه دعا و توسل مورد اشکال قرار می گیرد آن است که نظام عالم بر اساس قضا و قدر الهی اداره می شود و قضا و تقدیر الهی امری غیر قابل تبدیل و تغییر است، در نتیجه اگر دعا مؤثر هم باشد، در مواردی که امری از طرف خداوند مقدر شده است دعا نمی تواند در آن تأثیر داشته باشد.

در این زمینه نیز بعد از بررسی دقیق معارف اسلامی معلوم می گردد که:

لولا: در لوح اثبات و محو تغییر امکان پذیر است یعنی مقدرات الهی به گونه ای هستند که گاهی کم و زیاد می شوند. به عبارت صحیح تر گاهی مقدرات الهی مشروط هستند و در شرایط خاصی تغییر پیدا می کنند. به عنوان مثال ممکن است برای شخصی مدّت زمان خاصی مثلاً سی سال عمر کردن مقدر می شود البته مشروط به اینکه فلان گناه را مرتکب نشود و گرنه تأثیر آن گناه آن است که ده سال از عمر او می کاهد و یا فلان عمل خیر مثل صله رحم، یا دعا و... را اگر انجام دهد عمرش طولانی می شود، چون این امور هم بر طول عمر او می افزایند.

ثانیاً: بر فرض قبول اشکال عدم امکان وقوع تغییر و تبدیل در

تقدیر الهی، می توان گفت: از بررسی روایات مربوط به دعا و نیایش بخوبی معلوم می گردد که از جمله مقدرات الهی آن است که دعا می تواند جلو وقوع قضا و قدر حتمی الهی را بگیرد، در این باره پیامبر اکرم ﷺ می فرمایند:

«الدعاء يرد القضاء وقد أبرم إبراماً - وضّم اصابعه ﷺ» (۱)

«دعا می تواند جلوی قضایی را که به مرتبه حتمیت رسیده است بگیرد و مانع تحقق آن در خارج بشود».

و یا امام صادق علیه السلام در تعبیری نزدیک به این مضمون می فرمایند:

«ان الدعاء يرد القضاء وقد أنزل من السماء وقد أبرم إبراماً» (۲)

«دعا می تواند جلو آن قضایی را که از آسمان نازل شده و به مرحله حتمیت و ابرام رسیده است بگیرد».

یعنی از تحقق خارجی آن جلوگیری به عمل می آورد.

۴ - موضوع دیگری که در این زمینه بعضی ها مطرح می کنند آن

است که با توجه به جایگاه بسیار رفیعی که اصل امامت در جهان بینی

اسلامی دارد، امام از ویژگی های خاصی برخوردار است که از جمله

آنهاست اعلم بودن وی به تمامی امور و مصالح موجود در جهان،

یعنی از آنجا که امام، اولوالامر و واجب الطاعة است لذا نه تنها باید

به همه مسائلی که مورد نیاز مردم است عالم باشد بلکه باید آگاه ترین

۱ - اصول کافی، ج ۴، ص ۲۱۶.

۲ - اصول کافی، ج ۴، ص ۲۱۵، ح ۳.

فرد به آن امور باشد.

بر این اساس است که در کتابهای روایی ابواب مختلفی به تشریح و تبیین این موضوع اختصاص داده می‌شود. در بخشی از آنها با تعبیر «خزان العلم» و در برخی دیگر با عنوان «عالم بما کان وما یکون وما هو کائن» و در طایفه‌ای دیگر از روایات تصریح شده است که ائمه علیهم‌السلام به همه احتیاجات و اعمال بشر و به احوال شیعیان خود آگاهی کامل دارند:

سعد بن ابی الاصبغ می‌گوید:

روزی در حضور امام صادق علیه‌السلام بودم، حسن کرخی وارد شد و درباره موضوعی از آن حضرت سؤال کرد. امام علیه‌السلام پاسخ دادند، ولی او قبول نکرد و آن مطلبی را که امام علیه‌السلام فرموده بودند انکار نمود. امام علیه‌السلام وقتی انکار ایشان را دیدند فرمودند:

«أتری من جعله الله حجة على خلقه يخفي عليه شيء من أمورهم؟»^(۱)

«آیا گمان می‌کنی که خداوند از کسی که او را حجت برای خلق قرار داده است، مسائل آنها را از وی پنهان و مخفی نگه می‌دارد؟»

حال این سؤال است که وقتی حضرات معصومین علیهم‌السلام از چنین علمی برخوردارند یعنی از تک تک خواسته‌های مردم خبر دارند، در

این صورت چه نیازی به دعا و طلب و توسل خود افراد وجود دارد؟ این بزرگواران با توجه به لطف و محبت و قدرت و توانایی و علمی که دارند، قبل از درخواست شخص، نیازش را برآورده کنند. و یا بعضی دیگر می‌گویند: دعا کردن نه تنها با اصل لزوم تسلیم در برابر اراده خدا و رضا به قضای خداوند متعال هم خوانی ندارد بلکه به گونه‌ای اظهار وجود و مخالفت در مقابل خداوند است، بدیهی است که چنین کاری به هیچ وجه برازنده یک مؤمن واقعی نیست. در پاسخ به این گونه از سؤالات باید گفت:

اولاً: اصل دعا و توسل به خودی خود نوعی از عبادت است که بسیاری از کمالات معنوی تنها از طریق آن قابل تحصیل است و علیرغم احاطه علم معصومین علیهم‌السلام به تمامی نیازهای مؤمنین، باز مناسب است که آنها همواره به دعا و توسل اهتمام بورزند تا به آن مراتب و منزلت‌های والا دست پیدا کنند.

ثانیاً: ما دعا و توسل و استغاثه و... را به دستور خداوند متعال که عالم بر جمیع امور است انجام می‌دهیم یعنی خداوند حکیم و علیم که نظام هستی را بر اساس یک سلسله اسباب و عللی خلق کرده و اداره می‌نماید با توجه به واقعیت‌های موجود و مصالحی که مقدر شده است از انسان می‌خواهد یا خواسته که جهت تحقق بعضی از کارها به اموری چون دعا و توسل متمسک شود؛ چرا که این امور خود در ردیف بسیاری از موضوعات دیگر از سنن الهی محسوب می‌شوند که بر این مسأله آیه «ادعونی استجب لکم» دلالت صریح دارد، یعنی

بسیاری از کارها در نظام عالم تنها از طریق توسل و درخواست و دعا قابل تحصیل و دست یابی هستند.

۵- اگر واقعاً توسل به پیامبر ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام جائز است و این همه مفید و مؤثر می تواند باشد، پس چرا افرادی چون ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب و ابن قیم جوزی با آن مخالفت می کردند و حتی چنین اموری را شرک و موجب کفر و خروج از دین به حساب می آورند؟

گرچه وقتی در مطالب صفحات قبل، به ویژه بخش توجیه عقلی و ادله نقلی عریضه نویسی توجه شود، پاسخ این سؤال هم معلوم می شود، ولی به نظر می رسد با توجه به اهمیت این بحث، ضرورت دارد که ضمن نقل اقوال بعضی از علمای وهابی به صحت و سقم گفتار آنها ولو به نحو اختصار اشاره ای شود.

ابن تیمیه^(۱) درباره توسل به پیامبر اکرم ﷺ و حاجت خواستن از آن حضرت و... می گوید: خواندن میّت بدون توجه به خداوند اگرچه آن میّت از انبیاء باشد، و یا اینکه از میّت خواسته شود که او از خداوند بخواهد که حاجت ما برآورده شود، و یا اینکه از خداوند چنین بخواهیم: ای خدا! به جاه و مقام فلانی، حاجت ما را برآور و... اینها منهی و غیر جائز است و سرانجام منتهی به شرک در

۱- ابن تیمیه از علمای حنبلی بوده است که در قرن هفتم و هشتم هجری می زیست، محمد بن عبدالوهاب هم عقاید خود را از او گرفته است.

عبادت می‌گردد. (۱)

باز در جای دیگر می‌گوید: اگر کسی از زیارت قبر پیغمبر ﷺ قصد دعا و سلام نداشته باشد، بلکه منظور او طلب حاجت از پیغمبر باشد و برای این منظور در نزد قبر مطهر، صدای خویش را بلند کند، چنین کسی رسول خدا ﷺ را اذیت کرده و به خدا شرک آورده و به خود ستم روا داشته است. (۲)

محمد بن عبدالوهاب بنیانگذار فرقه وهابیت می‌گوید: توسل به مردگان خطاب به معدوم است و از نظر عقل، کار زشتی است، زیرا مرده قدرت بر اجابت تقاضای زندگان را ندارد، و در جای دیگر می‌گوید: انواع عبادت‌هایی که خداوند به آنها امر کرده است از قبیل اسلام و ایمان و احسان و دعا و ... تمام اینها خاص خدا می‌باشد. (۳)

و باز در جای دیگر می‌گوید: هر کس پیغمبر اسلام ﷺ یا به غیر او از پیغمبران و اولیاء صالحین، استغاثه کند و یا یکی از ایشان را مورد ندای خود قرار دهد و یا از او طلب شفاعت کند، چنین کسی همانند مشرکین می‌باشد ...

و همین طور گفته است: شرک کسانی که در قبور طلب شفاعت

۱ - ابن تیمیّه، بطل الاصلاح الدینی، نشر المکتب الاسلامی بیروت، ص ۱۳۶ و ۱۳۹.

۲ - الجواب الباهر، ص ۵۰.

۳ - ثلاث رسائل، ص ۸.

می‌کنند. از شرک بت پرستان جاهلیت بدتر است. (۱)

از ابن قیم در این باره نقل شده است: در توسل به میت اگرچه پیامبر اسلام ﷺ هم باشد شرک است زیرا او مرده و نابود شده است. به دلیل این که قرآن می‌گوید «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتٌ» یعنی تو ای پیامبر می‌میری و آنها هم خواهند مرد. و بعد اضافه می‌کند: استغاثه به اموات و گفتن کلماتی مثل یا سیدی! یا رسول الله! انصرنی. یا سیدی! علی بن ابی طالب اغثنی و نظایر آنها شرک است!! (۲)

از دقت در این مطالب و نظایر آن چند مطلب استفاده می‌شود، که از جمله آنهاست:

۱ - توسل به غیر خدا شرک است.

۲ - توسل به مرده، توسل به معدوم است.

در ضمن اشاره به ادله علمای مزبور، این دو مسأله را با توجه به آیات و روایات و دیدگاه‌های علمای دیگر به نحو اختصار مورد بررسی قرار می‌دهیم:

ابن تیمیه آن جا که می‌گوید: توسل شرک است در ادامه اضافه می‌نماید: (۳) دلیل ما این آیه شریفه است:

﴿... وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ * إِنَّ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَ

۱ - کشف الشبهات، ص ۴۷ و ۴۸.

۲ - فتح المجید، ص ۱۹۸.

۳ - جزء اول منهاج السنه، ص ۱۱.

يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَ لَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ (۱)

« کسانی را که بخدایی می خوانید در جهان دارای پوست و هسته خرمایی نیستند؛ اگر آنها را بخوانید نشنوند و اگر بشنوند (مانند عیسی و عزیز و فرشتگان و فراعنه) جواب ندهند و روز قیامت چون آنها را شریک خدا گرفتند شما را کافر دانند و هیچکس مانند خدای داناتو را به حقیقت آگاه نگرداند.»

یا در جای دیگر به آیات شریفه:

هُو قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا (۲)

«ای رسول ما مشرکان را [بگو: از این بتها، آن را که بجز خدا مؤثر می پندارید در حوایج خود بخوانید تا ببینید که نه دفع ضرری از شما توانند کرد و نه تغییر حالی بشما توانند داد. آنهایی را که کافران، بخدایی می خوانند آنان خود بدرگاه خدا وسیله تقرب می جویند و هر که مقرب تر است بیشتر امیدوار به رحمت و ترسان از عذاب اوست که البته

۱ - سورة فاطر، آیه ۱۴.

۲ - سورة اسرى، آیه ۵۶ و ۵۷.

از عذاب خدا باید سخت هراسان بود».

و همین طور به آیات دیگری که متضمن این مضمون‌اند استدلال کرده، می‌گوید: برطبق مفاد این گونه آیات عقیده و عمل کسانی که برای تقرّب به خدا و یا برای رفع و دفع مشکلات خویش به غیر خدا توسّل می‌جویند، فاسد و باطل است. به این ترتیب هرگونه توسّل به ارواح پیامبران و امامان علیهم‌السلام را نفی می‌کنند و آن را مخالف با توحید می‌شمرند.

به این‌گونه استدلال‌ها می‌توان به چند صورت پاسخ داد:

اولاً: از قرائنی که در قبل و یا بعد از این آیات است، به خوبی معلوم می‌شود که منظور از آنها بت‌هاست که عده‌ای آنها را شریک خدا می‌پنداشتند و برای آنها قدرتی در برابر قدرت خداوند قائل بودند، که این همان شرک در ربوبیت می‌باشد و امر غلط و باطلی است، اما قائلین به جواز توسّل به انبیاء و ائمه علیهم‌السلام هرگز برای آنها در مقابل خداوند استقلال قائل نیستند، بلکه هدف‌شان آن است که از آبرو و منزلت آنها در پیشگاه خداوند مدد جسته و از احترام و عظمتی که در نزد خداوند دارند کمک بگیرند. این کار به هیچ وجه قابل قیاس بانواع نگرش بت‌پرستان به بت‌ها نیست.

ثانیاً: در مقابل آیات مذکور، یک سلسله از آیات دیگری هم در قرآن وجود دارند که اجازه توسّل به غیر خدا را تأیید می‌کنند:

در قرآن کریم آمده است که فرزندان حضرت یعقوب علیه‌السلام برای استغفار به پدرشان توسّل جستند و او را در پیشگاه خداوند متعال

واسطه قرار داده، چنین گفتند:

﴿يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾ * قَالَ سَوْفَ
أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿١﴾

«ای پدر! برای ما طلب آمرزش کن زیرا ما خطا کاریم پدر
گفت: بزودی برای شما از درگاه خداوند آمرزش می طلبم
که او بسیار بخشنده و مهربان است.»

و همچنین در سوره نساء می فرماید:

﴿لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ
لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾ (٢)

«[ای پیامبر] اگر هنگامی که گروه منافق بر خود به گناه ستم
کردند از کردار خود به خدا توبه نموده و به تو رجوع
می کردند که برای آنها استغفار کنی و از خدا آمرزش
خواهی، البته در این حال خدا را پذیرنده توبه و مهربان
می یافتند.»

و حتی در آیه ای از سوره مائده که قبلاً اشاره شد، صریحاً دستور

داده می شود که:

«ای مؤمنان! برای تقرب به خداوند وسیله ای انتخاب
کنید...» (٣)

۱ - سوره یوسف، آیه ۹۷ و ۹۸.

۲ - سوره نساء، آیه ۶۴.

۳ - سوره مائده، آیه ۳۵.

ثالثاً: وقتی تاریخ اسلام را ورق می‌زنیم به موارد زیادی بر می‌خوریم که از آنها چنین معلوم می‌شود که مسأله توسل به انبیاء و ائمه علیهم‌السلام و صالحان، در صدر اسلام و در زمان صحابه یک امر عادی به حساب می‌آمد و نه تنها کسی با آن مخالفت نمی‌کرد بلکه در مواقع ضروری، خود آنها به حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و بلکه به اطرافیان او توسل می‌جستند. چنانکه نقل شده است در زمان خلافت عمر یک سال خشک‌سالی پیش آمد، عمر به عباس عموی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم توسل جست و چنین گفت:

«اللهم کنا نتوسل إليك بنبينا ففسقنا وإنا نتوسل إليك بعم نبينا فاسقنا» (۱)

«بار پروردگارا! ما هنگام خشک‌سالی به پیغمبرمان متوسل می‌شدیم تو ما را سیراب می‌کردی، اکنون به عموی پیامبر تو متوسل می‌شویم ما را سیراب کن.»

یا همانگونه که پیش از این اشاره شد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به مرد نابینایی دستور دادند این دعا را بخواند:

«اللهم انی أسألك وأتوجه إليك بنبيك محمد نبي الرحمة يا محمد انی توجهت بك إلى ربی فی حاجتی لتقضي لی اللهم شفعه لی» (۲)

۱ - صحیح بخاری، ج ۲، ص ۳۳.

۲ - وفاء الوفاء، ص ۱۳۷۳.

و همین طور آمدن بلال به همراه عده‌ای از صحابه بر سر قبر پیامبر ﷺ و توسل کردنش به آن حضرت با عبارت:

«یا رسول الله استسق لأمتک... فانهم قد هلكوا»^(۱)

«ای رسول خدا! از خدایت برای امت باران بسخواه... ممکن است آنها هلاک شوند».

نتیجه آنکه: توسل به ما سوی الله اگر نظیر احترام به پدر و مادر و سجده برای ملائکه به اذن خداوند باشد، هیچ‌گونه منعی ندارد، چون فرد توسل‌کننده آن امر را شریک خدا در آفرینش جهان یا اداره آن نمی‌داند و عقیده لزوم پرستش آنها را هم ندارد. بلی اگر نظر توسل‌کننده مثل دیدگاه بت‌پرستان نسبت به بت‌ها باشد که آنها را دخیل در خلقت و اداره نظام هستی می‌دانستند، چنین کاری باطل و محکوم بود. ولی همان طور که بارها اشاره شد منظور از توسل این است که به مقام پیامبر یا امامان علیهم‌السلام در پیشگاه خدا متوسل شود و این در حقیقت توجه نمودن به خدا است، زیرا احترام به پیامبر و ائمه علیهم‌السلام نیز به خاطر آن است که آنها فرستاده و برگزیده او هستند و در راه او گام بر می‌دارند. و بعلاوه اجازه این توسل را خود پروردگار عالم صادر فرموده و به عنوان یک تکلیف و وظیفه، بندگان خود را ملزم به رعایت آن ساخته است.

اما این که می‌گویند: چون هرکس مُرد معدوم گردیده است! لذا از

معدوم حاجت خواستن امر باطل و عبثی است:

لولا: این حرف را بسیاری از علماء اهل سنت رد کرده‌اند. مثلاً

ابو حامد غزالی در احیاء علوم الدین می‌نویسند: بعضی از علماء

گفته‌اند: «مرگ همان عدم است». این نظریه ملحدان و همه کسانی

است که ایمان به خدا و روز دیگر ندارند و...

ثانیاً: در تاریخ و متون روایی آمده است که در پایان جنگ بدر

پیامبر ﷺ به سرچاهی که مرده‌های کفار و مشرکان را در آن ریخته

بودند تشریف آوردند و خطاب به آنها چنین فرمودند:

آیا وعده خداوند تبارک و تعالی درست بود یا نه؟

اصحاب به آن حضرت گفتند: یا رسول الله! مردگان را صدا

می‌زنی؟!!

پیغمبر ﷺ فرمودند: شما از آنها شنواتر نیستید، آنها هم

می‌شنوند ولی نمی‌توانند جواب بدهند...

ثالثاً: گذشته از روایات و کلمات علماء، برخورداری از حیات

برزخی و زنده بودن برزخیان، یک اصل مسلمی است که در قرآن هم

بارها به آن اشاره شده، از جمله در آنجا که درباره شهدا می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ

لَا تَشْعُرُونَ﴾ (۱)

«و به آنها که در راه خدا کشته می‌شوند مرده مگوئید بلکه

آنها زنده‌اند، ولی شما درک نمی‌کنید».

یا در آیه دیگر:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ (۱)

«گمان مبرکسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند. آنها زندگانند و در نزد خدای خود روزی می‌خورند».

یا در آیه‌ای می‌بینیم خداوند به اهل ایمان این‌گونه خطاب می‌کند:

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾ (۲)

«ای نفس به اطمینان رسیده! به سوی پروردگارت برگرد. در حالی که هم تو از او خوشنودی و هم او از تو خوشنود است، به میان بندگان من درآی و در بهشتم داخل شو».

اگر بعد از مرگ، انسان‌ها معدوم می‌شوند، این خطاب به آنها چه معنی دارد که خداوند به آنها خطاب می‌کند و یا چگونه بعضی از بندگان بعد از مرگ به خداوند عرض می‌کنند:

﴿رَبِّ ارْجِعُونِي لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ﴾ (۳)

«پروردگارا! مرا به دنیا بازگردان تا کارهای نیک را که ترک کرده‌ام انجام دهم».

۱ - آل عمران، آیه ۱۷۰ و ۱۷۱.

۲ - سوره فجر، آیه ۲۷ - ۳۰.

۳ - سوره مؤمنون، آیه ۹۹.

همچنین در کتب روایی خود اهل سنت ابواب مختلفی به بیان این امر اختصاص داده شده است، مثلاً در کتابهای صحاح و سنن به ابوابی نظیر باب «مرده صدای کفش زندگان را می شنوند»، باب «مرده در قبر سخن می گوید»، باب «مرده جای خود را در بهشت و جهنم می بیند»، و باب «کیفیت سلام کردن بر پیغمبر و آل پیغمبر و سایر اهل ایمان به هنگامی که انسان به قبرستان می آید» و... بر می خوریم که صدها روایت در این قبیل از این ابواب به چشم می خورد. برای نمونه به یک روایت از کتاب سنن نسائی اشاره می کنیم:

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: بر من زیاد درود بفرستید که درود شما به من عرضه می شود.

گفتند: یا رسول الله چگونه درود ما بر شما عرضه می شود، حال آن که بدن شما پوسیده خواهد بود؟!!

حضرت فرمودند: به همین جهت که پیغمبر خدا زنده است و از خدا روزی می گیرد، بنابراین اگر بر انبیاء و شهیدان که پس از مرگ زنده و متنعم هستند، هر کس بر آنها درود بفرستد، چه از دور یا نزدیک، صدای او را می شنوند چرا صدای کسانی را که آنها را خطاب قرار می دهند و به آنان متوسل می شوند را نشنوند؟

سخن آخر آنکه عریضه نویسی و توسل فقط برای مواقع درخواست حل مشکلات و برآورده شدن نیازمندیها و برطرف شدن ناراحتیها و... اختصاص ندارد، بلکه یکی از بهترین شیوههای

ارتباط با اهل بیت علیهم السلام و اظهار محبت و ارادت به وسائط فیض الهی هم هست.

توضیح آنکه وقتی انسان با مقام و نقش و منزلت اولیاء و انبیاء الهی علیهم السلام در نظام هستی به حدّ کافی آشنا شد و متوجه گشت که درست‌ترین و در عین حال کوتاه‌ترین راه و مهم‌ترین وسیله تقرّب به خداوند، این ذوات مطهرند، از آن به بعد مانند یک عاشق دل‌سوخته، در صدد برخواهد آمد تا با آنها هرچه بیشتر ارتباط برقرار نموده و از هر طریق ممکن به حفظ ارتباط و گسترش آن پردازد تا در سایه عنایت آنها و با اطاعت از آنها به سعادت دنیوی و اخروی نایل آید.

گذشته از اینکه در دوره غیبت یکی از اهداف مهمّ توصیه و تأکید حضرات معصومین علیهم السلام به «یاد امام عصر علیه السلام بودن» همین مسأله است، چون کسی که در این برهه از زمان همواره در یاد آن حضرت باشد، نه به سمت گناه کشیده می‌شود، نه در سختی‌ها خود را بی‌پناه می‌بیند که در نتیجه گرفتار مسائلی چون یأس و ناامیدی شود.

اگر ریشه بسیاری از گرفتاری‌های موجود در جامعه کنونی بررسی شود به خوبی معلوم خواهد شد که اغلب آنها در نتیجه غفلت و فراموشی یاد و وجود امام زمان علیه السلام بوجود آمده است. لذا ضرورت دارد نسبت به زنده ساختن یاد، و تعمیق باور، و حاضر و ناظر بودن وجود مبارک آن حضرت، اقدامات لازم را به عمل آوریم. و از جمله کارهایی که در این راستا می‌توان انجام داد این است که از همان دوران کودکی و نوجوانی در دبستان و دبیرستان‌ها به موازات تعلیم و

آموزش اصول اعتقادی از طریق شیوه‌هایی چون نامه‌نگاری و عریضه‌نویسی و شعرسرائی و... خاطره امام زمان علیه السلام را در دل‌های پاک و آماده نوجوانان و جوانان جامعه زنده نمود و در مراحل و شرایط و موقعیت‌های دیگر هم به تناسب هر یک در این زمینه‌ها اقدامات لازم به عمل آورد تا آحاد جامعه اسلامی از همان ابتدا با عشق و عرفان و معرفت به وجود امام زمان علیه السلام رشد نمایند و از این طریق زمینه ایجاد یک جامعه به تمام معنا اسلامی و الهی فراهم آید و انسان و جهان مهبای پذیرای قدوم نورانی آخرین ذخیره خداوند متعال گردد.

اشعار و دلنوشته‌های جوانان

همانطور که پیش از این اشاره شد یکی از راه‌های مؤثر تحکیم و تعمیق ارتباط قشر جوان جامعه با فرهنگ مهدویّت و امام زمان علیه السلام آنست که در مراکزی که مسئولیت تعلیم و تربیت جوانان و نوجوانان را عهده دارند به موازات تعلیم اصول اعتقادی، راه‌های مناسب ایجاد و تحکیم ارتباط با امام علیه السلام به آنها آموزش داده شود. به عنوان مثال به آنها آموخته شود که جهت بیان درد دل‌ها و ابراز احساسات و نشان دادن عواطف پاکی که به ساحت قدس امام عصر علیه السلام دارند می‌توانند از شیوه‌هایی چون سرودن اشعار، کشیدن طرح و نقاشی و به نگارش در آوردن متن‌های ادبی نظیر نوشتن نامه و مقاله ... استفاده کنند.

بدیهی است که تداوم صحیح و حساب شده این قبیل کارها علاوه بر آن که در درازمدت سمت و سوی فعالیت‌های فرهنگی و هنری را به شکل مناسبی عوض می‌کند در عین حال بستر خوبی را برای تربیت و پرورش نسل زمینه‌ساز ظهور حضرت مهدی علیه السلام فراهم می‌آورد. چرا که از طریق توجّه به فرهنگ انتظار، مردم بویژه قشر جوان جامعه با

وظایف و مسئولیتهای مهم خود در دوران غیبت آشنا می‌شوند و بدنبال آن از طریق انجام تکالیفی که بر عهده دارند زمینه ظهور را فراهم می‌سازند.

گرچه امروزه به واسطه انواع توطئه‌ها و تهاجمات ناجوانمردانه فرهنگی دشمنان و غفلت و ندانم‌کاری‌های دوستان ناآگاه یا غربزده و... در عرصه فرهنگ شاهد نابسامانیهای زیادی در برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاریها و مدیریت مراکز فرهنگی کلان جامعه هستیم، با این همه در گوشه و کنار کم نیستند افراد متعهد و دلسوزی که از طریق بسیج امکانات هر چند ناچیز در راستای احیاء و تحکیم مبانی فرهنگ اصیل اسلامی در حدّ توان خود تلاش می‌کنند که ترویج معارف قرآنی نظیر حفظ، ترجمه، تجوید و... که نتایج خوبی نیز در پی داشته است از جمله آنهاست به گونه‌ای که امروز ده‌ها و بلکه صدها نفر از نوباوگان جامعه اسلامی حافظ کلّ قرآن هستند و این امر به شرط آنکه تداوم داشته باشد نوید آینده بهتری را می‌دهد. در عرصه ادبیات و هنر نیز در نتیجه تشویق و راهنمایی‌های صحیح این‌گونه افراد دلسوز، شاهد پرورش هنرمندان و شاعران و نویسندگان متعهدی هستیم که هر یک به پیروی از دعبل خزاعی و سید حمیری و... در راستای احیاء و ترویج فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام مشغول فعالیت‌اند.

در این قسمت، تعدادی از سروده‌ها و دلنوشته‌های این دسته از جوانان و نوجوانان که با هدف ترویج فرهنگ مهدویّت به طبع آزمایی

پرداخته‌اند ارائه می‌گردد، بدان امید که این کار در نوع خود ضمن تشویق هر چه بیشتر این عزیزان در دنبال کردن ترویج و تحکیم فرهنگ ناب اسلامی، به ایجاد و تداوم ارتباط قشر جوان با امام عصر^{علیه السلام} یاری نماید.

در پایان ذکر این نکته نیز لازم است که این متن‌ها و اشعار از مجموعه اشعار و نامه‌هایی که به معاونت فرهنگی مسجد مقدّس جمکران ارسال گردیده انتخاب شده است.

نامه‌ای به «موعود» مهدی رضانی متین - قم

مَدِّتْهَاسْت که منتظرِ آمدنت هستیم. می‌بینی چقدر انتظار می‌کشیم! امّا تو در بینِ ما نیستی! امّا نه مادر می‌گوید: آقا در بینِ ما هست و این ما هستیم که نمی‌توانیم ایشان را درک کنیم، چون ما بنده‌های گنجه‌کاری هستیم. اصلاً خانه ما بدونِ حضورِ تو جورِ دیگری شده، گل‌های باغچه خانه‌مان پژمرده‌اند و شکوفه‌ای ندارند و... تو گفته‌ای که: خواهی آمد و من سالهاست که منتظرِ حضورت هستم. هر روز به استقبالِ روزی که خواهی آمد، غروب‌ها می‌روم رویِ ایوانِ خانه‌مان. رویِ چهارپایه سفیدم می‌نشینم تا وقتی آمدی مانند شب‌نمی بر گلبرگِ وجودت باشم؛ سر در آغوشِ مبارکت بگذارم و با دیده‌های پُراشک، از درد دل‌هایم برایت بگویم.

آقا جان! دیگر بزرگ شده‌ام، امّا هنوز تو نیامده‌ای. دوست دارم وقتی قرار شد که بیایی همه چیز را فرا گرفته باشم تا تو را بهتر

بشناسم، آنگاه جزو یارانِ منتظرت باشم.

... در خانه مان تنهای تنهایم و این یادِ توست که مرا از تنهایی در می آورد. ما همه مان یعنی بابا و مامان، خودم و برادرم هزار جور حرف داریم که با تو می گوئیم و تو فقط از آن سوی مهتاب و از پشتِ ابرهای سفید به ما لبخند می زنی. وقتی مادر برای آمدنت اشک می ریزد تو صحبتهایش را می شنوی. این را مادر به من گفته.

امروز، جمعه است. پدر می گوید: جمعه اختصاص به آقا و مولایمان دارد و من هم به امید آنکه در این روز بیایی جور دیگری می شوم. دلم را مهربانتر می کنم، برای این کار از مادر، محبت را قرض می گیرم و قلبم را قاب تا از خوشحالی نپرد! دست و صورتم را هم می شویم، موهایم را شانه می کنم، لباس مرتبی می پوشم و جیب های شلوارم را از گل یاس پُر می کنم. تو دوست داری که ما اینگونه باشیم. باغچه ها را تمیز می کنم و حیاطِ خانه را آب و جارو، پنجره های خسته مان را هم دلداری می دهم و گلدانهای گهنه را از زیرزمین می آورم، داخلشان شمعدانی می کارم و می گذارم لبِ پنجره ها، روی هر کدام از پله هایمان را گلدانهای یاس می گذارم و دست به دعا بر می دارم!

شب شده است اما هنوز تو نیامده ای. باران شروع به باریدن کرده است و لباسهایم را خیس کرده. پنجره ها دوباره گریه شان می گیرد و گلهای باغچه به هم می خورند. پدر، چراغها را روشن می کند و من پنجره ها را می بندم و می روم روی ایوان، روی چهارپایه سفیدم

می‌نشینم.

چقدر حیاطِ خانه‌مان، روزهای جمعه و شب‌های بارانی‌اش زیبا می‌شود و اصلاً جمعه‌ها زیباست! گرمای وجودم با گرمای سوزهای گریهٔ مادر چقدر دلچسبند و من تصمیم می‌گیرم که از این به بعد، در نمازهایم بیشتر صدایت کنم تا زودتر بیایی و جمعه‌ها این قدر انتظارت را نکشم.

می‌خواهم مثل تو شوم، می‌دانم که نمی‌شود اما من تصمیم خودم را گرفته‌ام. پس زودتر بیا.



درد دل با محبوب

انسیه طبقی - خوی

ای مولا و سرور ما! وقتی کبوتران سبکبالی را می‌بینم که در سرزمین مقدّس طوی شلمچه بر بالای نخلهای بی‌سراما نستوه، آشیانه‌ای از گل یاس دارند غبطه می‌خورم؛ به آن کبوتری که فرق سرش جداست یا آن که پهلو شکسته است، به آن کبوتری که جگرش از زهر پاره پاره، است به کبوتری که پروبالش قطعه قطعه است و جای زخم‌ها و زخم روی زخم‌ها و جای پای سم اسبها بر روی پیکر مطهرش به اندازهٔ آیات قرآن است. به او که دانست که را بشناسد، عمرش را در یافتن چه صرف کند، گوهر درونی‌اش را چگونه حافظ بوده و آن را پروراند و در این راه از که باید مدد بجوید و او شناخت و به ندای حسین دلش که سر می‌داد «هل من ناصر ینصرنی؛ کیست که

مرا یاری کند» لبیک گفت و با زلالی اشک، دلی را مصفاً ساخت که هر روز پنج بار با کمال افتخار در بارگاه دوست لطیفانه هنگامه قنوت آن را با دستهای نیازمندش تقدیم به مهربانش می نمود. و از او طلب وصال می کرد تا آنکه با ندای ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾ برای آنکه مرگ با عزت را به زندگی با ذلت نفروشد. سرخ فام گلگونه معطر از گلاب عشق به حسین و احباب الحسین جام وصال را از دست سرورش نوشید اینان هر روز به ما می گویند:

به ما گفتند باید رفت رفتیم شما ماندید بعد از ما چه کردید

ای عزیز ما، یوسف زهرا؛ شکوه‌هایم را از ظلم به نفسم بشنو و مرهمی از ایمان و اخلاص بر آن بگذار که بارگاہت شفاخانه و نگاهت درمانست.

آقا جان وقتی به وجود، افکار، اعمال و نیات خود می اندیشم می بینم که متأسفانه تا بحال درپوشِ زندگی ام؛ در بیابان دنیوی ام؛ رقص فریبنده سراب را در پیش چشمان خویش باور نکرده ام؛ مایه حیات را نجسته ام، بلکه دل درگرو هوس نهاده ام.

ای عزیز دل ما، آنقدر این وجود آلوده گشته که از ابراز گناه در پیش بارگاه مطهر مهربانتر از پدر و مادر، خجالت می کشم، شرم دارم از اینکه به او که همیشه خیر و صلاحم را می خواهد بگویم خوشبختی ام را و زندگی زیبایم را در نافرمانی او جسته ام.

آقا جان! شکر که زمانی بر این عیب بزرگ خویش که همان آلودگی

به گناه و سبک انگاشتن گناه است آگاه شدم که کار از کار نگذشته است
و بهاری در پیش است، بهار دلها، ضیافتی در پیش است، مهمانی
خدا و خدا این سفره پربرکتش را در پیش روی همه بندگان
می‌گسترده.

آقا جان! تو امام مایی، نور چشم مایی، تو تأویل جاء الحقی، تو
بقیة اللّهی، تمام افتخار ما اینست که مولایی چون تو داریم، تویی که
هستی عالم وجود بر محور تو می‌چرخد. تو دادرس همه مستضعفان
عالمی، چه آنان که نفس خود را ضعیف و ظلم به نفس کرده‌اند و چه
آنان که در دنیا ضعیف انگاشته شده‌اند.

مولای ما! نفس مسیحای تو شفاست.

بحمد الله والمنه ز راه رأفت و رحمت

در دیگر نمی‌جویم ره دیگر نمی‌دانم

عزیز دل زهرا، دست تو سئل به سوی تو دراز می‌کنم تا ان شاء الله
برای ورود به بهاری سبز، بهار قرآن آماده شوم و از ضیافت الهی در
کسب فضایل انسانی مستفیض گردم و این محقق نخواهد شد مگر
اینکه غبار آینه دل و فکرم و آلودگی گناه از صفحه شفاف ضمیرم را با
توبه‌ای خاشعانه و آگاهانه و با اشکی به زلالی باران رحمت حق پاک
گردانم که تا رذایل است فضایل رشد نخواهد کرد. تا ان شاء الله در
روز محشر، محضر آقا ابا عبدالله علیه السلام که به خاطر احیای اسلام و
تسلیم در برابر فرامین حق و محور ریشه‌های فساد و خودبینی و
نفس پرستی و زنده ساختن روح زلال توبه و روح لطیف لحظات سوز

و اشک و انابه در پیشگاه خدای تبارک و تعالی و پاکی و طهارت دلها از رذایل گناه و آراستن آن به فضایل اخلاق و ایجاد زمینه برای این اهداف قطعه قطعه شد و رأس مطهرش بر بالای نیزه‌ها گشت، سرافکننده نباشم، آقا جان آرزویم این است که به کلام امیرالمؤمنین علیه السلام عمل کنم؛ یعنی بگذارم و بگذرم، ببینم و دل نبندم، چشم بیندازم و دل نبازم که دیر یا زود باید گذاشت و گذشت و آنقدر نور اخلاص در دلم روشنی بخش باشد که صوت قرآن تو را که از غروب خون رنگ بقیع به گوش می‌رسد با گوش جان بشنوم و عاشقانه بگویم:

چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن

به رخت نظاره کردن سخن خدا شنیدن



اهواز

جمعه حضور

مهدی جان!

روز را با یادت شب می‌کنم و هر شب منتظرت هستم. در تاریکی شب‌های ظلمانی، منتظر شنیدن صدای گام‌هایت در پس کوچه‌های انتظار هستم. آری من منتظر او هستم که خود نیز منتظر است.

قریب ۱۱۶۵ سال است که شیعیان، این مظلومان همیشه تاریخ، انتظار آمدن لحظه‌ای را می‌کشند، انتظار آن لحظه که عطر و بوی خوش محمدی صلی الله علیه و آله سراسر جهان را یکبار دیگر معطر کند. انتظار آن

لحظه‌ای که خاطرۀ مظلومیّت زهرا و علی و فرزندان‌شان را در خود نهفته دارد. انتظار لحظه‌ای که در آن طنین: «أین الطالب بدم المقتول بکربلاء» زمین و آسمان را فرا می‌گیرد.

در آن لحظه نوگل نرگس و امید شیعه از راه می‌آید. از سفری دور، به دوری قرنهای طولانی، کوله‌بار سفر «انتظار» را زمین نهاده و از درون آن، سبزی و طراوت و عدل و عدالت را که ارمغان سفر برای منتظران چشم به راه است بیرون می‌آورد. می‌دانم خود او نیز منتظر آن لحظه است، لحظه‌ای که در زمین و آسمان بانگ: «أین المضطرّ الذی یجاب إذا دعی» طنین انداز شود. منتظر لحظه‌ای که تکیه به دیوار کعبه داده و بانگ برآورد: «أنا بقیة الله، بقیة الله خیر لکم إن کنتم مؤمنین»، منتظر لحظه‌ای که وعده حق تحقق پذیرد و «جاء الحق وزهق الباطل» تحقق یابد. منتظر لحظه‌ای که مستضعفان به امر خداوند وارثان زمین شوند و پرچم «سبز آل محمد ص» در سراسر گیتی به اهتزاز در آید.

در پس این قرن‌ها چشمانم به در دوخته شده است و منتظر آمدنت هستم.

هر صبح جمعه سراغت را از باد صبا می‌گیرم، نشانی از کوی آشنای تو می‌پرسم، اما باد صبا چون همیشه پاسخی ندارد. آه که غروب جمعه چه دل‌گیر است، چشمهای ابری منتظران هوای باریدن دارد. هفته‌ای دیگر نیز بی‌گل روی مولا سپری شد، چه سخت و طاقت‌فرسا است: «عزیز علیّ أن أری الخلق ولا تری ولا أسمع لک حسیساً ولا نجوی».

همه شب منتظرت هستم تا اگر شبی گذرت به کوچه دل مان افتاد
 و از روی کرم، گوشه چشمی به کوچه تاریک دل ما کردی و آن را از نور
 خود منور ساختی، در خواب غفلت فرو نرفته باشم.
 شبها را به این امید روز می‌کنم و روزها را به این امید شب که تو
 بیایی. بیایی و دلهای زخم خورده مان را مرهم گذاری.
 دیگر روزهای هفته برایم معنا ندارد، تنها به جمعه می‌اندیشم، ای
 کاش هر روز جمعه بود و جمعه‌ای معطر نزدیک جمعه «موعود»،
 جمعه‌ای پراز عطر اقاقی‌ها، جمعه‌ای به عطر خوش
 محمدی [صلی الله علیه و آله]، جمعه‌ای سرخ و حسینی [علیه السلام]، جمعه‌ای سفید به
 پاکی دل منتظران عاشق و جمعه‌ای سبز به سبزی «جمعه حضور».



مریم عقلایی - زینب عباسی

انتظار خورشید

دردیست انتظار که درمان آن تویی

این درد تلخ بی تو مداوا نمی‌شود

سلام بر تو که امید آسمان‌های غریبی و پناه قلب‌های بی‌پناه!
 از پشت پنجره‌های سوخته و آفتاب خورده به آن سوی کرانه‌های
 نیلگون خیره شده‌ام و به تو فکر می‌کنم. تویی که از هزاران عشق و
 امید والاتری. تویی که آموزگار دشتستان عشقی. تویی که رمز رسیدن
 به اوج خدایی. تویی که شهدی به شیرینی یک دعایی و دفترچه
 خاطرات صبایی. تویی که بر زخم سرخ شقایق دوایی و بر آله دل

شفایی. تویی که تفسیری از قامت سبزه‌هایی و تویی که معشوقی و با صفایی. بی‌صبرانه در انتظارت نشستیم تا بیایی و با داستان ابراهیم‌گونه‌ات بتهای زور و تزویر را در بتکده نوین بشری در هم کوبی و ننگها و نیرنگها را از جامعه بزدایی. ای سفیر ثانیه‌های عبور: بیا و سوار بر صاعقه‌ها، کوچه باغ دیده‌هایمان را چراغانی کن. بیا و به ما بیاموز که چگونه فضای دستانمان را پناه نسترهای غریب کنیم و به ما بیاموز که چگونه مرهم زخم‌های پرستو باشیم و دل‌مان را سنگ صبور بلبل کنیم. بیا و به ما بیاموز که چگونه تکه‌ای از سرزمین عشق را میان گامهای قناری‌ها قسمت کنیم و چگونه با محبت خانه بسازیم و یک اتاقش را به یاس‌های خوشبو دهیم. ما سرشار از حسّی غریبیم که: خواهی آمد. تو که آدینه‌ای سبزپوشی و مظهر امید نیلوفران خاکی.

گوش کن! گوش کن صدای العطش خاک را، کویر تشنه است. گوش کن صدای دل‌های خسته را، عاشقان منتظرند.
نگاه کن! نگاه کن و بین که ذوالجناح عدالت تنهاست. کجاست ذوالفقار که هنوز هم دشمنان از برق نگاهش به خود می‌پیچند. تو را به جان هر چه عاشق توست قسم! قدم بگذار روی کوچه‌های قلب ویرانمان. ما در حسرت دیدار چشمانت رو به پایانیم.
خدا کند که بدانی چقدر محتاج‌ست

نگاه خسته من به دعای چشمانت

چه می‌شود که صدایم کنی به لهجه موج

به لحن نقره‌ای و بی‌صدای چشمانت

برگرد و غیبتت را به پایان بر!

تا نیایی بغضِ فضا برطرف نمی‌شود. تو بی‌آنکه فکر غربت

چشمان ما باشی، نمی‌دانیم چرا، تاکی، برای چه؟ ولی رفتی و بعد از

رفتنت باران چه معصومانه می‌بارید!

و بعد از رفتنت تا حال آسمان چشمانمان خیس باران شد.

و بعد از رفتنت دریاچه بغضی کرد.

«ما همه در انتظاریم، در انتظار فرجت.»



زهرافاسی

سخنی با معشوق آسمانی

ای مهربان؛ بگذار تا در میان ستاره‌های شب و تنهایی شب با تو

سخنی داشته باشم؛ بگذار تا از درد جدائیت که با غیبت همه

تکیه‌گاه مظلومان از بین رفته بنالم؛ پیش از تو آب معنی دریا شدن

نداشت ولی می‌دانم که با حضورت در میان مردم هر قطره آب معنی

یک دریا را می‌دهد و حتی گیاهانی که با نبودنت اجازه زیبا شدن

نداشتند ولی با تو گلستان می‌شوند؛ اما افسوس که بوی غیبت به

مشام تنهاییم می‌رسد!

ای آقای من؛ شنیده‌ام که با نماز خواندن شماست که خورشید

جان می‌گیرد و با هر نفس شماست که روشنتر می‌شود! آخر از حریم

کدامین بهاری که عاشقانت با شنیدن نامت به قامت سبزت می ایستند
و قلبهایشان را به سوی شما روانه می سازند؛ من می دانم که دل شما
مانند دریا پاک است، پس چرا ای سرور امت، ظهورت را تجلی
نمی کنی؟! طوفانهای دریا برای شما حباب است؛ پس آخر چرا ما را
در این سرزمین آفتاب، چشم انتظار گذاشته اید؟! رویدن خورشید از
خاک، معنای وجود تو را می دهد و بهار را در نام شما می جویم. عزیز
دل! چه شبها و روزها که نام تو را بر زبان جاری می ساختم و به یادت
همیشه دلم آهنگ انتظار را می نوازد و با پای برهنه در جاده‌های انتظار
قدم بر می دارم.

گلدسته‌های مسجد جمکران در خیال رسیدن نام زیبایت به
گوششان در اوج آسمان دعا می خوانند و گنبد جمکران در زیر آسمان
غم‌آلود دلهای عاشقان چشم انتظار، کبوتر تو می باشد! عاشقانی که به
مسجد جمکران می آیند، سر بر دیوار جمکران می گذارند و با
چشمانی اشکبار تو را یاد می کنند و با دل سوخته‌شان شما را صدا می
زنند. خوب می دانم که مرا نیازی به گفتن این حرفهای غمگین نیست،
چرا که شما در چشمهایتان روشنایی است که اینها را می بینید. ای
منتهای مهربانی! هر روز جمعه عاشقان منتظر آمدنت هستند و
ثانیه‌ها را به خاطر دیدنت می شمارند؛ چرا که همه هفته به امید جمعه
می مانیم و هنگامی که جمعه فرا می رسد زمین و زمان بوی تو را
می دهد؛ اما غروب جمعه دلم را می شکند و هنگامی که جمعه
می رود دلم می گیرد، چرا که روزی که وعده داده‌ای که خواهم آمد

بدون تو سپری می شود!

ای محبوب دلها!

تمام هستی ام را خاک قدمت می کنم تا شاید نظری به جاده دلم
ببندازی - چرا که تو آفتاب یقینی، که امید فرداها هستی، تو بهار
رؤیایی که مانند طراوت گل سرخ می مانی و نرم و سبز و لطیفی تو
معنی کلمات آسمانی - هستی که دستهایش برای آمدنت به زمین دعا
می کند.

ای تجسم مهربانی!

غیرت آفتاب و جلوه زیبایی ماه تو را توصیف می کنند و نفس آب
تو را معنی می کند و نبض خورشید تو را وصف می کند. خوب می دانم
که تو می آیی؛ آری تو می آیی همانطور که وعده کرده ای و آنگاه است
که انتظار را از لغتنامه ها پاک خواهیم کرد.

پس ای تمام زیبایی!

بیا تا برای همیشه فریاد رس عاشقان موعود باشی.



زهره گرمی

ظهور خورشید هدایت

سلامی به وسعت کوچ پرستوهای عاشق به امید بازگشت!
دل را کلبه تو ساخته ام در حالی که با گل های بهاری مزین است. در
گوشه آن آینه طلایی قلب را، که اشعه های زرین خورشید، وجودم را
یا قوت جلادهنده خود ساخته است جای داده ام و فرشی از چمن که

تار و پود آن امید و انتظار است بر پهنای آن گسترانده‌ام. در کنار آینه
دلم روی پنجره، شمع جانم را در شمعدانی قدیمی که
گوشواره‌های زمرّدگون استقبال بر گوش کرده است، قرار داده‌ام تا
بیایی و با نور جلالت روشنش کنی و عطر مست‌کننده یاس را بر فضا
پاشیده‌ام. دسته گلی از گل‌های خلوص را که پروانگان چشم به راه با
روبان قرمز رنگ محبت محکمش کرده‌اند، در گلدان بی‌قراری
گذاشته‌ام و پیچک‌ها، تاجی از عشق را بر سردر کلبه نصب کرده‌اند و
بلبل، انگشتر فیروزه التماس را بر حلقه آویزان کرده و با چشمانی
معصوم و با حالتی نزار می‌گرید به امید دیدار. به سروهای سرکش دلم
صبر را آموختم تا تو بیایی. چشم در چشم، روبه‌رو، در انتظار،
انتظاری محو از گل رخساره صبا تا بیایی و من شهری از پیغام گیرم و
سر تا پا لباس عزم بزم پوشم و بر پیشانی لبخند حک کنم سپیدی
یاسمن را و بکارم نهالی سر تا پا شعف و جویباری سرشار از
می‌آلست. ای یوسف زهرا! ای خورشید رخ برکشیده در پس ابرهای
سیاه، ای سفرکرده هجران‌گزیده، تا کی تو همچنان در غیبت و ما
این چنان در هجران. ای عزیز! ای پیشوای محرومان، ای آخرین امید،
دیدگان جستجوگر ما بر دروازه سحر قامت تو را منتظر است.

ای مهدی جان! ای رایت رسول خدا بر دوش، ای شمشیر حیدر
بر کف، ای عصای موسی در دست، ای خاتم سلیمان در انگشت، ای
شکوه عیسی را واجد، ای صبر ایوب را صاحب، چه دشوار است که
سخنان همه را بشنویم و گوشه‌ایمان از صدای دلنشین تو بی‌بهره

ماند. ای قائم! ای یادگار خدا بر زمین، ای قرآن ناطق خدا، ای زاده یاسین و طاهّا، ای فرزند صراط مستقیم، ای تسلی زهرا، ای پور عسکری، ای پایگاه مهر و محبّت و ای اسطوره ایثار، برای دیدنت از کدامین کوچه بیایم. آخر در انتظار مقدم پاکت نشسته ایم، دستمان گیر و رُخ بنما و این شب جور را به صبح پیروزی بدل نما. بیا که دیرگاهی است که پروانه، شوق بال زدن بر گرد شمع را ندارد و پرستو لانه اش را پیشکش تاریکی ها نموده است. تیغ در دست من است و امید در پنجه های تو گره خورده، جام من از شراب مست ایمان تهی است و ساغر تو گلگون، بیا که سرمایه هایمان اندک است، بیا که اکنون بر دوشهایمان باری به سنگینی غروب های مکرر است و خورشید، انتظاری بی تاب برای طلوع دارد. آه! که دیگر مرا یارای چیدن گل انتظار از گلدان تنگ دلم نیست. جهان نثار قدومت باد.

به امید ظهور خورشید

خدایا، رازها در پرده تاکی ز غیبت، قلبها آزرده تاکی

کجایی ای گل زهرا کجایی تو ای مهر آفرین، لطف خدایی

يا رَبِّ الحسینِ بِحقِّ الحُسَینِ اِشْفِ صَدْرَ الحُسَینِ بِظُهُورِ الحُجَّةِ

مهر فروزنده

رضا امینی

ای مـرهم نـایابِ دِلِ سـوختۀ عشق
ای جـلوه‌ای از آتـشِ افـروختۀ عشق
ای پـادشـه حاکـم بر مملکتِ دِل
ای گـشته جـدا از قـفسِ بی نـفسِ گـل
ای دُرّ نـهـان گـشته مـیانِ صـدفِ عشق
ای مقصد و منظور و مراد و هدفِ عشق
ای مـهـرِ فـروزندۀ ظـلمتکدۀ دِل
ای مـهـرِ تـو مـیـفـتـاحِ گـشـایندۀ مـشـکـل
ای مـحـرمِ رازِ دِلِ بـشکـستـه و اـبـری
دِل بی تو نباشد دگرش طاقت و صبـری
ای تـک گـُلِ بـاقـی ز گـلـسـتـانِ خـدایـی
سـر دـادـه‌ای آخـر ز چـه آهـنـگِ جـدایـی
صـحـرای جـهـان تـشـنـه و مـحـتـاجِ عـبـورت
ای اـبـرِ و جـودِ تـو حـجابِ مـه صـورت
ای قـاصـدِ از جـانبِ دِلدار کـجایـی
ای دـوختـه بر مـقـدمت انـظار کـجایـی
کـی مـی‌رـسی و مـی‌دـهی از یـار خـبرها
ای خـاکِ رـهت سـرمـه مرغـوبِ نـظرها
کـی عـطـرِ تـو آکـنـده کـند عـالمِ احـساس
ای شـاخـه یـادآور خـوشبـوی گـلِ یـاس

کی بارِ دگر زنده شود عشقِ حقیقی
در شهرِ فرو رفته به مُردابِ عمیقی
کی گرد و غبار از همه دلهای شکسته
بیرون شود ای دل به امید تو نشسته
کی چشمه جوشانِ تو ای حضرتِ جانان
جاری شود و جان بدهد بر دلِ بی جان
کی این غم دردآورِ هجران به سر آید
تا بارِ دگر بر شبِ تارم سحر آید

باباجانی

ای پیر از شادی

وقتی بیایی با تو می گویم
دست درختان بی تو بی برگ است
برگی اگر دارند می ریزند
حرفی اگر دارند از مرگ است
ما مثل یک بچه پرستویم
از ترس موج و باد می لرزیم
در حوض خانه مثل ماهی ها
سنگی اگر افتاد، می لرزیم
باید بیایی تا ببینی که
این کوچه ها را غرق گل کردم
این دستهای تشنه ام را من
تا چشمه قلب تو، پل کردم

باید بیایی من به لبخندت
محتاج هستم ای پراز شادی
من مثل یک ویرانه، ویرانم
اما تو سر سبزی، تو آبادی
وقتی بیایی با تو... اما حیف
حرفم زیاد و واژه‌های کم
وقتی بیایی می‌شوم باران
همراه‌گریه با تو می‌خندم

سعبده شمس

موعود دلها

سلام ای آخرین امید مادر
سلام ای وارث غم‌های حیدر
کجایی آشنای نیمه شب‌ها
غریب هر سحر، موعود دل‌ها
بگو با ما ز بدر و فتح خیبر
غدیر و ذوالفقار و دست حیدر
بگو راز احد، خون جگرها
بگو از قلب و سینه، این سپرها
بگو دستی که دستان خدا بود
ید بیضای ختم انبیا بود

چرا این دست را در کوچه بستند

حریم امن و ایمن را شکستند

بگو از داغ و آتش، میخ و دیوار

بگو از مادر مظلوم و بیمار

بگو از روز ظلمانی حیدر

بگو از جاری خونین کوثر

بگو از شاخه یاس خمیده

کسی جز تو چنین دردی ندیده

بگو کی رهسپار ملک مایی

تو ای زهرا سرشت مرتضایی

بگو با ما تو از مردان نامرد

بگو از قلب، پاره جان پردرد

بگو از کوفیان و بی وفایی

بگو از ماه روی مجتبایی

بگو از نینوا و آفتابش

بگو از ماهتاب و عشق نابش

بگو از لعل آن لبهای سوزان

بگو از ساقی مستان عطشان

بگو از زینب آن، ام المصائب

بگو کی می‌رسی موعود غائب

بگو از غربت ای جان زهرا

فدای روی ماهت جان جانها

بگو با این همه دردی که داریم
نباید دم به دم ما، جان سپاریم
زمین در حسرت دیدار تو سرد
زمان در انتظارت می‌کشد درد
نگر این آسمان چشمش در این راه
ببین بی سو شده این مهر و آن ماه
تو هم دردی، نهان در سینه داری
تو هم، چون مهر و مه در انتظاری
نگارا غم مخور فصل جدایی
به پایان آید آنکه که بیایی
تو می‌آیی دوی دل به دستت
که نرگس می‌شود مخمور و مستت
ندای پر خروش یا لثارات
که ذلت دوری از ما جسته هیئات
بگیری انتقام ضربه در
سپارند عاشقان در راه تو سر
پس از آن انتقام کربلا را
رها می‌سازی از دد بیت اقصی
یکایک دشمنان را خوار سازی
ره کفار دین دشوار سازی
نگر آرام ما را مرهمی هست
برای تشنگیمان زمزمی هست

منابع و مأخذ

- ١ - قرآن كريم
- ٢ - اصول كافي
- ٣ - التوصل الى حقيقة التوصل
- ٤ - الرائد
- ٥ - العبقري الحسان
- ٦ - بحار الانوار
- ٧ - صحيح البخاري
- ٨ - صحيفة المباركة المهدية
- ٩ - فرهنك معين
- ١٠ - كمال الدين
- ١١ - مفاتيح الجنان
- ١٢ - منتهى الامال
- ١٣ - نجم الثاقب
- ١٤ - وهابيون

رسول اکرم ﷺ می فرماید:

﴿يُفَرِّجُ اللَّهُ بِالْمَهْدِيِّ عَنِ الْأُمَّةِ، يَمَلَأُ قُلُوبَ الْعِبَادِ
عِبَادَةً وَ يَسَعُهُمْ عَذْلَهُ، بِهِ يَمْحَقُ اللَّهُ الْكَذِبَ وَ يَذْهَبُ
الزَّمَانُ الْكَلْبَ، وَيُخْرِجُ ذُلَّ الرِّقِّ مِنْ أَعْنَاقِكُمْ﴾

«خداوند به وسیله مهدی علیه السلام از امت رفع گرفتاری می کند، دل‌های
بندگان را با عبادت و اطاعت پر می سازد و عدالتش همه را فرا می گیرد.
خداوند به وسیله او دروغ و دروغگویی را نابود می نماید، روح درندگی و
ستیزه جویی را از بین می برد و ذلت بردگی را از گردن آنها بر می دارد.»

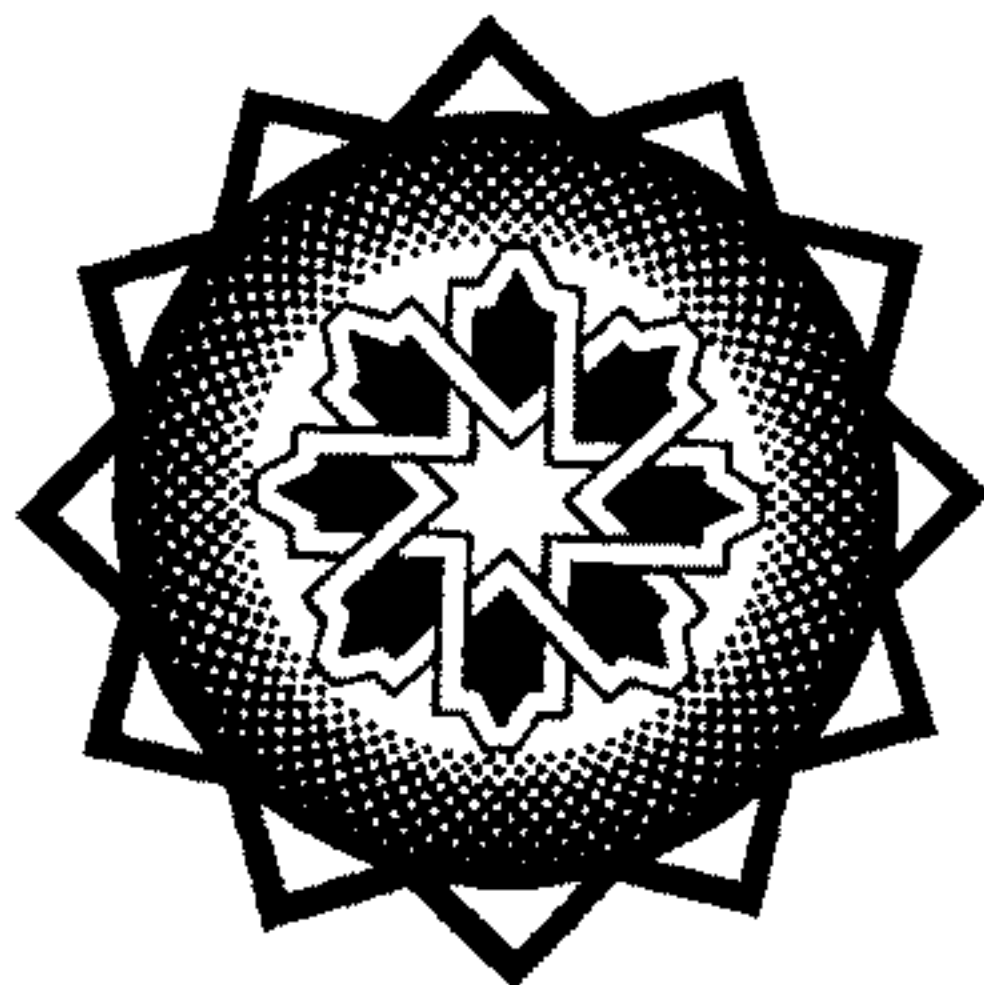
کتاب‌هایی که تا کنون

انتشارات مسجد مقدّس جمکران

منتشر نموده است :

- ۱- در کربلا چه گذشت
- ۲- نجم الثاقب
- ۳- خزائن الأشعار جوهری
- ۴- خوشه‌های طلایی
- ۵- در جستجوی قائم علیه السلام
- ۶- یاد مهدی علیه السلام
- ۷- عقد الدرر
- ۸- کلیات مفاتیح الجنان
- ۹- منتخب المفاتیح
- ۱۰- هدیة احمدیه
- ۱۱- تاریخچه مسجد مقدّس جمکران
- ۱۲- زیارت ناحیه مقدّسه
- ۱۳- کرامات المهدی علیه السلام
- ۱۴- در جستجوی نور
- ۱۵- آخرین خورشید پیدا
- ۱۶- فدک ذوالفقار فاطمه علیها السلام
- ۱۷- اعتکاف، تطهیر صحیفه اعمال
- ۱۸- امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام
- ۱۹- غیبت، ظهور، امامت
- ۲۰- اهمیت اذان و اقامه و ...
- ۲۱- پرچمدار نینوا
- ۲۲- حضرت مهدی علیه السلام فروغ تابان ولایت
- ۲۳- از زلال ولایت
- ۲۴- مهدی موعود علیه السلام
- ۲۵- انتظار بهار و باران
- ۲۶- ناپیدا ولی با ما
- ۲۷- علی علیه السلام مروارید ولایت
- ۲۸- خصایص زینبیه علیها السلام

- ۲۹ - گفتمان مهدویت
- ۳۰ - انتظار و انسان معاصر
- ۳۱ - مفرد مذكر غایب
- ۳۲ - سیمای امام مهدی علیه السلام در شعر عربی
- ۳۳ - ... و آنکه دیرتر آمد
- ۳۴ - سرود سرخ انار
- ۳۵ - منشور نینوا
- ۳۶ - سحاب رحمت
- ۳۷ - زندگی پس از مرگ
- ۳۸ - وظایف منتظران
- ۳۹ - تاریخ امیر المؤمنین علیه السلام (۲ جلد)
- ۴۰ - عطر سيب
- ۴۱ - سقا خود تشنه دیدار
- ۴۲ - مهر بی کران
- ۴۳ - نشانه‌های ظهور او
- ۴۴ - دلشده (در حسرت دیدار دوست)
- ۴۵ - علی علیه السلام و پایان تاریخ
- ۴۶ - تجلیگاه صاحب الزمان علیه السلام
- ۴۷ - منازل الاخرة
- ۴۸ - مشکات الانوار
- ۴۹ - ينابيع الحكمة
- ۵۰ - گنجینه نور و برکت
- ۵۱ - تاریخ حضرت سید الشهداء علیه السلام
- ۵۲ - داستانهایی از امام زمان علیه السلام
- ۵۳ - ظهور امام زمان علیه السلام از دیدگاه اسلام و مذاهب و ملل جهان
- ۵۴ - عریضه نویسی به اهل بیت علیهم السلام
- ۵۵ - آیینة اسرار



انتشارات مسجد مقدس جمکران

در مراکز استان‌ها و شهرستان‌های سراسر کشور نمایندگی فعال می‌پذیرد



واحد پاسخ به سؤالات مسجد مقدس جمکران

آماده پاسخگویی به سؤالات و مشکلات اخلاقی، تربیتی، اجتماعی، فقهی و اعتقادی شما عزیزان می‌باشد. می‌توانید سؤالات خود را به آدرس: قم / صندوق پستی ۶۱۷ واحد تحقیقات فرهنگی مسجد مقدس جمکران ارسال نمایید. شایان توجه است که مطالب و نامه‌های عزیزانی که با این صندوق پستی مکاتبه می‌نمایند، به منزله اسرار ایشان بوده، و در حفظ و نگهداری آنها کاملاً دقت و مراقبت خواهد شد.

